



معنای کلام امام حسین علیه السلام که فرمود: «اما بعد، گویا دنیا هرگز وجود نداشته، و گویا آخرت همیشه بوده و باقی است...»، چیست؟
سید احمد الحسن می‌فرماید:
«معنایش این است: گویا دنیا در همه زمان‌ها فانی است و هیچ‌گاه وجود نداشته و وجودش اعتباری است، نه واقعی؛ و گویا آخرت همواره موجود بوده است. "گویا" برای تشبیه استفاده شده؛ زیرا واقعیت این است که تمام وجود مخلوق، اعتباری است و وجود حقیقی تنها از آن خداوند است و هر چیزی غیر از او - حتی آخرت - وجودش اعتباری است.»

روز حسین علیه السلام، ج ۱، ص ۴۴۳ و ۴۴۴.

پاسخ‌هایی به کشیش ساسان توسلی | قسمت چهارم

واجب‌تر از نان شب!

ترس موحدانه

سفر ۲۸ روزه یونس نبی علیه السلام
قسمت دوم

تجارت در ترازوی اسلام



سید احمد الحسن کیست؟

سید احمد الحسن، فرزند سید اسماعیل، فرزند سید صالح، فرزند سید حسین، فرزند سید سلمان، فرزند امام محمد بن الحسن العسکری علیه السلام است. ایشان وصی و فرستاده امام مهدی علیه السلام است و برای هدایت و زمینه سازی ظهور مقدس مبعوث شده است. همان یمانی موعود، برای شیعیان و همان مهدی متولد شده در آخرالزمان نزد اهل سنت که رسول الله صلی الله علیه و آله بشارت تولد ایشان را داده اند و نیز فرستاده ای از سوی حضرت عیسی علیه السلام و حضرت ایلیا علیه السلام برای مسیحیان و یهودیان است. ایشان دعوت الهی خویش را به دستور پدر بزرگوارش امام مهدی علیه السلام، در سال ۱۹۹۹ در نجف اشرف، پایتخت دولت عدل الهی آغاز نمودند و از آنجا دعوت امام مهدی همچون دعوت رسول الله به همه جهان انتشار یافت. سید احمد الحسن برای اثبات حقانیت خویش، به قانون معرفت حجت های الهی احتجاج می کنند: این قانون از سه اصل تشکیل می شود:

۱. نص الهی؛ یعنی وصیت شب وفات رسول الله صلی الله علیه و آله را مطرح کرده اند و نام مبارک احمد به عنوان مهدی اول در آن ذکر شده است.

۲. علم و حکمتی که برای هدایت همه مردم ارائه داده و با آن، همه علمای ادیان و بزرگان الحاد را به تحدی فراخوانده اند.

۳. پرچم البیعة لله (دعوت به حاکمیت خدا)

ایشان یکی از اوصیای رسول خدا صلی الله علیه و آله است که در وصیت آن حضرت در زمان وفاتش به وی تصریح شده است: از اباعبدالله جعفر بن محمد از پدرش امام باقر از پدرش صاحب پینه ها زین العابدین از پدرش حسین زکی شهید از پدرش امیرالمؤمنین؛ که فرمود: «...ای ابالحسن، صحیفه و دواتی حاضر کن؛ و پیامبر خدا صلی الله علیه و آله وصیتش را املا فرمود تا به اینجا رسید که فرمود: ای علی، پس از من دوازده امام خواهند بود و پس از آن ها دوازده مهدی. ای علی، تو نخستین دوازده امام هستی... و ایشان دوازده امام اند و سپس دوازده مهدی خواهد بود... پس اگر زمان وفاتش رسید، آن [خلافت] را به فرزندش، نخستین مهدیین تسلیم کند که سه نام دارد، نامی مانند نام من و نام پدرم که عبدالله و احمد است، و نام سوم مهدی است و او اولین ایمان آورندگان است.»



فهرست

- تجارت در ترازوی اسلام..... ۳
- سفر ۲۸ روزه یونس نبی (ع)..... ۱۴
- نقد برنامه مقایسه الهیات اسلام و مسیحیت..... ۱۹
- ترس موحدانه کنکاشی در ریشه یابی «ترس» و سنجش آن با «توحید» از منظر دین..... ۲۵
- سفر کمال و طلب علم و دانش..... ۳۷



نشریه زمان ظهور

شماره ۲۲۹، جمعه ۲۳ مرداد ۱۴۰۵،
۱ ربیع الاول ۱۴۴۸، ۱۴ اگوست ۲۰۲۶
صاحب امتیاز: مؤسسه وارثین ملکوت

راه های ارتباطی:

WWW.VARESIN.ORG
WWW.ALMAHDYOON.CO
www.zamanezohoor.com



هر گونه برداشت از نشریه با ذکر منبع بلامانع است.

زمان ظهور منتظر دریافت نظرات، پیشنهادات و انتقادات سازنده شما عزیزان است.

مقالات در سایت نشریه زمان ظهور و همچنین نرم افزار المهدیون در دسترس هستند :

<https://zamanezohoor.com>





تجارت در ترازوی اسلام:

معیار تشخیص تجارت واقعی از تجارت صوری

به قلم صدر





از یک سو، اسلام با تأکید روشن بر عقلانیت اقتصادی، شفافیت، پرهیز از فریب، و اتکای درآمد به کار واقعی و ارزش افزوده، چارچوبی دقیق و اخلاق محور برای فعالیت اقتصادی ترسیم کرده است؛ و از سوی دیگر، شرایط ناپایدار اقتصادی، بیکاری و فشار معیشتی، بستر مناسبی برای گسترش الگوهای انحرافی کسب درآمد فراهم آورده است.

در این مقاله، با بررسی دقیق پاسخ سید احمد الحسن درباره شرعی بودن یا نبودن فعالیت موسوم به نتورک مارکتینگ، به واکاوی شفافیت این نوع فعالیت اقتصادی فراگیر و در عین حال نگران کننده می پردازیم.

لازم است تأکید شود که بحث حاضر، ناظر به یک عنوان خاص مانند شرکت های هرمی یا نتورک مارکتینگ به صورت محدود و اسمی نیست؛ زیرا این عناوین صرفاً ظاهر ماجرا را شکل می دهند.

محور اصلی تحلیل، ساختارها و سازوکارهای مالی حاکم بر این گونه فعالیت ها است؛ ساختارهایی که با شناخت آنها می توان مظاهر فساد اقتصادی را در هر نوع کسب و کار، به ویژه کسب و کارهای نوظهور با نام ها و طراحی های پیچیده و متغیر، به درستی تشخیص داد. به بیان دیگر؛ همگام با کلام سید احمد الحسن که در پاسخ، صرفاً به قاعده صحیح این نوع تجارت ها پرداختند؛ در این مقاله نیز نحوه به کارگیری همان قاعده را برای تشخیص سالم بودن سیستم درآمدی این تجارت ها بررسی می کنیم.

این مقاله تلاشی است برای استخراج و تبیین معیارهایی که براساس آنها می توان تجارت واقعی را از تجارت صوری و فریب کارانه تشخیص داد. هرچند در این نوشتار، ساختارهایی مانند نتورک مارکتینگ و تجارت های اینترنتی به عنوان نمونه بررسی شده اند، اما بحث محدود به این عناوین نمی شود؛ زیرا نام ها و شیوه های کسب و کار تغییر می کنند، درحالی که معیارهای حق و باطل ثابت اند.

آنچه در ادامه می آید، بیان حکم جدید یا نقل مستقیم دیدگاه سید احمد الحسن درباره همه مصادیق نیست؛ بلکه تلاشی است برای فهم و تطبیق اصولی که ایشان در پاسخ فقهی خود بیان فرموده اند. از این رو، بخش های تحلیلی مقاله، استنباط نویسنده از کلام حکیمانه ایشان و مستندات موجود است که قابل پیگیری است. این استنباط بر پایه ذوق یا سلیقه شخصی شکل نگرفته، بلکه کوششی است برای به کارگیری همان معیارهای فقهی در سنجش ساختارهای اقتصادی امروز.

از آنجا که موضوع این پژوهش با معیشت، اموال و حقوق مردم گره خورده است، شایسته است نتایج آن نیز نه با تکیه بر نام اشخاص یا شرکت ها، بلکه با سنجش استدلال ها و میزان انطباق آنها با اصول بیان شده مورد ارزیابی قرار گیرد. هدف این مقاله نیز دقیقاً فراهم کردن همین معیار برای تشخیص است.

در اندیشه اسلامی، دقت در حلال بودن درآمد و شفافیت در شیوه های کسب و کار، نه یک توصیه اخلاقی حاشیه ای، بلکه یکی از ارکان سلامت فرد و جامعه به شمار می آید؛ رکنی که هرگونه سهل انگاری در آن، به سرعت آثار خود را در اقتصاد، اخلاق و اعتماد اجتماعی نشان می دهد.





فتنه‌های مالی / معیشتی

است که در سطح عملکرد و سازوکار واقعی، این شرکت‌ها تفاوت ماهوی با ساختارهای هرمی ندارند، جز آن‌که با لایه‌هایی پیچیده‌تر، پنهان‌تر و فریبنده‌تر بازطراحی شده‌اند.

وظیفه مؤمن در تجارت

نکته مهم این است که مسئله صرفاً اقتصادی نیست، بلکه به سطح فهم، قدرت تحلیل و میزان ساده‌نگری در معامله بازمی‌گردد؛ موضوعی که در متون دینی نیز بی‌پاسخ نمانده است. روایات اسلامی به‌صراحت نسبت به «غفلت»، «سذاجت» و اعتماد بی‌حساب در معاملات هشدار داده‌اند و مؤمن را به هوشیاری، دقت و پرهیز از فریب‌خوردن فراخوانده‌اند. در نگاه دینی، ساده‌لوحی در تجارت نه یک فضیلت اخلاقی، بلکه یک ضعف عقلانی است که می‌تواند انسان را به ظلم دیدن یا ظلم کردن بکشانند؛ حتی اگر ظاهر معامله با عناوین جذاب و مذهبی آراسته شده باشد.

این مقاله با تکیه بر اصول تجارت و درآمد اسلامی، و کلام سید احمدالحسن (ع) در کتاب «پاسخ‌های فقهی»، به بررسی چرایی و چگونگی درآمد شرکت‌های هرمی و سیستم‌های مالی مشابه و گسترش آن‌ها در جوامع جهان‌سومی می‌پردازد و نشان می‌دهد چگونه فاصله گرفتن از عقلانیت اقتصادی و نادیده گرفتن هشدارهای دینی، افراد را در تله‌هایی قرار می‌دهد که حاصل آن چیزی جز اتلاف سرمایه، زمان و اعتماد نیست.

شرکت‌های هرمی و ساختارهای موسوم به «نتورک مارکتینگ» با وعده‌های اغراق‌آمیز ثروت سریع و آسان، در بسیاری از کشورهای جهان‌سومی و به‌طور خاص در ایران، رشد چشمگیری داشته‌اند و بخش قابل توجهی از جامعه را درگیر خود کرده‌اند.

فساد ذاتی فعالیت شرکت‌های هرمی در دهه‌های گذشته، عملاً توسط جامعه ایران تجربه شده و از این جهت، آگاهی عمومی نسبت به آن یا دست‌کم در سطح ظاهری، شکل گرفته است؛ تا جایی که نوعی «فرهنگ‌سازی کاذب» پیرامون شناسایی این فساد پدید آمده است. با این حال، ساختار فاسد این نظام‌ها در قالبی تازه و با نامی جدید بازتولید شده و تحت عنوان «نتورک مارکتینگ» به فعالیت خود ادامه می‌دهد؛ هرچند که تمام این شرکت‌ها در جهان، هرمی تلقی نمی‌شوند. اما با توجه به شرایط و مستندات موجود در ایران، اکثر این چنین شرکت‌ها، چه با ظاهری قانونی و چه زیرزمینی، غیرشرعی و هرمی محسوب می‌شوند. و حقیقتاً این موضوع، مسئولیت تحقیق قبل از اقدام برای فعالیت در این شرکت‌ها را چندین برابر می‌کند.

ما می‌بینیم که انتخاب این عنوان جدید برای الگوی امروزی فعالیت این شرکت‌ها، اقدامی حساب‌شده و به‌ظاهر خلاقانه است؛ زیرا فرد در معرض این فعالیت، هنگام تحقیق و جست‌وجو، به‌سادگی به شباهت آن با شرکت‌های هرمی پی نمی‌برد. این در حالی





برخی از ما از شعبه‌های آن در ترکیه و مالزی بازدید کرده‌ایم.

محصولات این شرکت شامل ساعت‌های سوئیسی شناخته‌شده در سطح جهانی، تورهای مسافرتی با هتل‌های مجلل، مکمل‌های غذایی و دوره‌های آموزشی از دانشکده SMC سوئیس است.

ما مایلیم از دیدگاه شرعی درباره فعالیت در این زمینه، اطمینان بیشتری پیدا کنیم.

پاسخ:

«پرسش به‌طور کامل و واضح بیان نشده است. به‌طور کلی، فعالیت تجاری در بستر اینترنت اشکالی ندارد؛ اما این تجارت باید واقعی و حقیقی باشد. معامله باید روشن و قابل فهم بوده، حقوق و اموال مردم با اسناد قانونی تضمین شود و صرفاً بر پایه خیال‌پردازی، کارهای صوری و فریب‌کارانه برای جمع‌آوری و سرقت اموال مردم نباشد.» [۱]

آیا امثال این تجارت‌ها جایز است؟

سید احمد الحسن در پاسخ، وارد جزئیات ظاهری نمی‌شود و فعالیت این شرکت ذکرشده را تأیید یا رد نمی‌کند؛ بلکه صرفاً تصریح می‌کند که اصل تجارت اینترنتی و انواع آن، یا فروش مستقیم، فی‌نفسه اشکالی ندارد؛ به شرط آن‌که تجارت واقعی باشد؛ یعنی معامله

همچنین تلاش می‌شود با رجوع به آموزه‌های روایی و تحلیل سازوکار این ساختارها، معیارهایی روشن برای تشخیص فریب از تجارت سالم ارائه شود؛ معیارهایی که اگر جدی گرفته شوند، می‌توانند سپری عقلانی و دینی در برابر این پدیده فراگیر باشند.

تکیه بر پرسشی مرتبط:

«ما گروهی از جوانان انصار هستیم که در زمینه بازاریابی شبکه‌ای (Network Marketing) فعالیت می‌کنیم. این کار - به زبان ساده - به معنای خرید محصولات از شرکت اصلی به‌صورت مستقیم و حذف واسطه‌هایی است که بین محصول و مصرف‌کننده قرار دارند؛ مانند نمایندگی‌ها و تبلیغات.

این نوع بازاریابی بر اساس تبلیغ زبانی و تبدیل افراد جذب‌شده به توزیع‌کننده یا بازاریاب انجام می‌شود؛ به این شکل که مجموعه‌ای از شبکه‌های انسانی شکل می‌گیرد و محصول از طریق آن‌ها توزیع می‌شود.

ما با شرکت «کیوننت» همکاری می‌کنیم. این شرکت در سال ۱۹۹۸ تأسیس شده و دستاوردها و مشارکت‌های بزرگی در سطح جهانی داشته است. همچنین در مراکز فروش مستقیم در کشورهای مالزی، فیلیپین و سنگاپور به ثبت رسیده است. این شرکت ۵۵ شعبه در ۳۹ کشور دارد و در ۱۹۶ کشور خدمت‌رسانی می‌کند. این مطالب در ویکی‌پدیا نیز تأیید شده است.





جهان فعالیت می‌کنند، لزوماً مصداق یک طرح هرمی نیستند، اما آنچه در این مقاله مورد نقد جدی قرار می‌گیرد، ساختارهایی است که درآمد اصلی آن‌ها عملاً از ورود اعضای جدید یا پرداخت‌های درون شبکه تأمین می‌شود، نه از فروش واقعی به مصرف‌کننده مستقل. از این رو، تشخیص نهایی درباره هر شرکت، نیازمند بررسی مستند ساختار مالی و شیوه واقعی درآمدزایی آن براساس معیارهای فقهی است که در ادامه بیشتر به آن پرداخته می‌شود.

در اغلب شرکت‌های هرمی یا شبه‌هرمی با نام های مدرن تر، ظاهراً محصولی برای فروش وجود دارد و بازاریاب موظف است آن را عرضه کند. اما در عمل یکی از این دو حالت رخ می‌دهد: یا محصول از نظر کیفیت ضعیف، صوری یا کم‌ارزش است، یا اگر کیفیت قابل قبولی دارد، قیمت آن به‌طور غیرمنطقی و قابل توجهی بالاتر از قیمت عرف بازار است. در هر دو حالت، خرید محصول برای مصرف‌کننده عادی خارج از شبکه، عقلایی نیست. از منظر فقهی نیز، قیمت‌گذاری‌ای که به‌طور قابل توجهی از عرف بازار فاصله بگیرد، مصداق معامله غیرشرعی و در مواردی گران‌فروشی محسوب می‌شود. نتیجه روشن است: فروش واقعی محصول به مصرف‌کننده نهایی شکست می‌خورد.

روشن و قابل فهم، مبتنی بر خرید و فروش حقیقی کالا، همراه با اسناد معتبر، و به دور از سازوکارهای صوری، خیالی و فریب‌کارانه برای جمع‌آوری اموال مردم باشد.

در حقیقت، سید احمد الحسن چارچوب‌های بنیادین یک تجارت اسلامی سالم و مولد را تبیین می‌کند و به صراحت هشدار می‌دهد که ورود به هرگونه فعالیت اقتصادی یا شغلی، مستلزم سنجش دقیق و همه‌جانبه ابعاد آن است. هیچ فردی مجاز نیست با نادیده گرفتن نقاط ابهام، یا با توجیه و عادی‌سازی بخش‌های مشکوک یک معامله، مسئولیت شرعی، اخلاقی و اجتماعی خود را ساقط شده تلقی کند. اصل، پاسخ‌گویی و التزام آگاهانه به واقعیت‌های تجارت است، نه حرکت کورکورانه در مسیری که عواقب آن عمداً نادیده گرفته شده است.

ساختار غیرشرعی یا ظاهر شرعی؟

در تشخیص مشروع یا نامشروع بودن این شرکت‌ها و این سیستم‌های مالی، نام شرکت، گستره جغرافیایی، تعداد شعب، نوع محصول یا ادعاهای تبلیغاتی هیچ نقش تعیین‌کننده‌ای ندارد. آنچه ملاک است، ساختار مالی و منبع واقعی درآمد است.

لازم به ذکر است که طبق احتیاط و ملاحظه‌ای که در کلام سید احمد الحسن وجود دارد؛ همه شرکت‌هایی که با عنوان بازاریابی شبکه‌ای در





در این نقطه، ساختار شرکت مسیر درآمدی دوم را فعال می‌کند: جذب زیرمجموعه.

بازاریابی که در فروش محصول ناکام مانده، برای جبران هزینه ورود و ضرر اولیه، ناچار می‌شود افراد جدیدی را وارد سیستم کند. ورود افراد جدید نیز همواره با پرداخت پول همراه است؛ تحت عناوینی مانند:

خرید اجباری محصول، حق عضویت، بسته شروع، آموزش یا امثال آن. سود اصلی شرکت و لایه‌های بالایی، دقیقاً از همین پرداخت‌های اولیه تأمین می‌شود، نه از فروش کالا در بازار آزاد.

در این ساختار، انتقال ثروت عمدتاً از پرداخت‌های اعضای جدید به لایه‌های بالاتر شبکه انجام می‌شود، نه از ارزش افزوده‌ای که در نتیجه فروش واقعی کالا به مصرف‌کنندگان مستقل ایجاد شده باشد.

چرخه واقعی فعالیت به این صورت شکل می‌گیرد: فرد برای ورود پول پرداخت می‌کند؛ تلاش می‌کند محصول را بفروشد و معمولاً ناکام می‌ماند؛ سپس برای جبران ضرر، به جذب زیرمجموعه روی می‌آورد؛ و زیرمجموعه‌ها دقیقاً همین مسیر را تکرار می‌کنند.

این چرخه ذکرشده برای همه ما آشناست!

در این سازوکار، وجود محصول و عنوان «بازاریابی» صرفاً پوشش ظاهری است. آنچه عملاً جریان دارد، ورود پول از پایین و توزیع آن در لایه‌های بالاتر است. خرید و فروش واقعی کالا، نقش حاشیه‌ای یا کاملاً صوری دارد.





نقض در نظام فاسد

در نظام فاسد مالی، محصول عملاً فروش نمی‌رود یا فروش آن نقش حاشیه‌ای دارد. فرد برای ورود مجبور به پرداخت پول است (خرید اجباری، بسته‌ی شروع، آموزش و...)، اما بازگشت سرمایه نه از فروش کالا، بلکه از ورود افراد جدید تأمین می‌شود.

مثال روشن: فردی اقدام به خرید یک «پک محصول» می‌کند، درحالی‌که هیچ مشتری واقعی و بیرونی برای آن کالا وجود ندارد. در چنین وضعیتی، تنها مسیر کسب سود برای او، جذب افراد جدید به سیستم و دریافت کمیسیون از محل پرداخت‌های آن‌هاست. این سازوکار به روشنی نشان می‌دهد که تبادل واقعی پول در برابر کالا رخ نداده، بلکه پول در برابر «ورود به یک ساختار» مبادله شده است؛ امری که ماهیت اقتصادی معامله را از خرید و فروش حقیقی خارج کرده و آن را به یک سازوکار صوری و فریبنده بدل می‌سازد.

اصل دوم: «وضوح و شفافیت معامله»

معامله باید روشن و قابل فهم باشد؛ خریدار بداند دقیقاً در ازای پول چه می‌گیرد و از کجا سود ایجاد می‌شود.

نقض در نظام فاسد

در پرنزنت‌ها، تمرکز روی نمودار درآمد، لایه‌ها و کمیسیون‌هاست، نه روی قیمت واقعی محصول، هزینه تولید، بازار مصرف و تقاضای واقعی. منبع سود عمده مبهم می‌ماند.

مثال: از فرد پرسیده می‌شود: «اگر صرفاً به فروش محصول پردازی و هیچ‌گونه جذب زیرمجموعه‌ای نداشته باشی، میزان درآمدت

به همین دلیل، افراد جذب‌شده عملاً محکوم به زیرمجموعه‌گیری می‌شوند؛ زیرا بدون آن، امکان بازگشت سرمایه وجود ندارد. این یعنی سیستم نه بر مبنای تجارت کالا، بلکه بر مبنای انتقال پول در یک ساختار مالی بسته عمل می‌کند؛ ساختاری که از نظر ماهیت، تفاوتی با طرح‌های پانزی و هرم مالی ندارد.

معیارهای الهی در تجارت

تا اینجا، به سناریوی رایج و تکرارشونده بسیاری از شرکت‌های امروزی پرداخته شد؛ اما باید توجه داشت که این نظام مالی فاسد می‌تواند در پوشش‌ها و قالب‌های متنوع‌تری نیز بازتولید شود و از این طریق، فرایند تشخیص را با دشواری بیشتری مواجه سازد. از همین رو، تمرکز صرف بر یک سناریوی مشخص، آن هم در شرایطی که اشکال و عناوین این فعالیت‌ها پیوسته دستخوش تغییر است، نمی‌تواند الگوی قابل اتکایی برای شناسایی فساد در یک تجارت باشد.

بر این اساس، به جای درگیری با مصادیق متغیر، به اصولی محکم، پایدار و قابل تعمیم تمسک می‌جوئیم؛ یعنی همان شاخص‌ها و معیارهایی که سید احمد الحسن در پاسخ خود تصریح کرده است. این اصول، مبنای ارزیابی ما برای تشخیص سالم یا فاسد بودن هر فعالیت اقتصادی قرار می‌گیرد، فارغ از نام، ظاهر یا ادعای تجاری آن کسب‌وکار.

اصل اول: «واقعی بودن تجارت»

در پاسخ تصریح شده که تجارت باید حقیقی باشد، نه صوری. یعنی پول در برابر کالا یا خدمت واقعی جابه‌جا شود و محور درآمد، خودِ معامله باشد.



اصل چهارم: «حفظ حقوق و اموال مردم»

در پاسخ آمده که حقوق و اموال مردم باید با اسناد معتبر و سازوکار سالم تضمین شود.

نقض در نظام فاسد

اکثریت شرکت کنندگان ضرر می کنند و این ضرر نه تصادفی، بلکه ذات ساختار است. سود لایه های بالا مستقیماً از زیان لایه های پایین تأمین می شود.

مثال: در صورت توقف یا فروپاشی سیستم، افراد حاضر در لایه های پایانی، تمامی مبالغ پرداختی خود را از دست می دهند، بی آن که کالایی متناسب با ارزش واقعی پولشان دریافت کرده باشند.

این وضعیت نشان می دهد که آنچه رخ داده، یک معامله عادلانه و متوازن نیست، بلکه انتقالی سیستماتیک و یک طرفه ثروت از لایه های پایین به لایه های بالاتر ساختار است.

اصل پنجم: «واقعی بودن خرید و فروش»

پاسخ فقهی می گوید تجارت باید مبتنی بر خرید و فروش واقعی باشد، نه جمع آوری پول.

نقض در نظام فاسد:

فروش به مصرف کننده نهایی خارج از شبکه تقریباً وجود ندارد. قیمت بالا یا کیفیت پایین، مانع فروش آزاد می شود.

مثال: اگر فردی هیچ عضو جدیدی به سیستم وارد نکند و صرفاً بخواهد محصول را در بازار آزاد

چقدر خواهد بود؟» در اغلب موارد، یا پاسخ روشنی ارائه نمی شود، یا با طفره رفتن و کلی گویی از پاسخ مستقیم اجتناب می گردد. این فقدان پاسخ شفاف، خود گواهی روشن بر نقض اصل شفافیت در معامله است و نشان می دهد که سودآوری سیستم نه بر مبنای فروش واقعی کالا، بلکه بر سازوکاری مبهم و غیرقابل تصریح استوار شده است.

اصل سوم: «عدم فریب کاری و صوری نبودن»

پاسخ فقهی تأکید می کند که تجارت نباید بر پایه خیال پردازی، کارهای صوری و فریب کارانه برای جمع آوری پول مردم باشد.

نقض در نظام فاسد:

محصول نقش «پوشش» دارد. هدف اصلی، ایجاد توهم درآمد آسان از طریق شبکه سازی است. وعده ها بر اساس رشد نامحدود شبکه داده می شود، در حالی که این رشد از نظر ریاضی و جمعیتی ناممکن است.

مثال: به افراد القا می شود که «اگر هر نفر تنها دو نفر دیگر را وارد سیستم کند، همه به ثروت خواهند رسید». این گونه گزاره ها عامدانه این واقعیت بدیهی را پنهان می کنند که با گذر از چند لایه، تعداد افراد مورد نیاز برای تداوم سیستم، از ظرفیت جمعیت کل یک کشور نیز فراتر می رود.

این نوع پنهان سازی مبتنی بر محاسبات ناقص و گزینشی، مصداق روشن یک فعالیت صوری و فریبنده است که با واقعیت های ریاضی و اقتصادی هیچ سازگاری ندارد.



و ساختار بدون فریب و توهم اصلاً قابل ادامه نیست.

اینجا دیگر بحث «اسم شرکت» یا «کشور ثبت شده» نیست؛ بحث تضاد ماهوی با اصول معامله شرعی است. این همان جایی است که استدلال محکم می شود. ویژگی های مشترک این سیستم ها روشن است:

محصول یا کم ارزش است یا به شدت گران قیمت؛ امکان فروش آزاد به غیرعضو تقریباً وجود ندارد؛ خرید اولیه اجباری است؛ درآمد اصلی از ورود افراد جدید حاصل می شود، نه فروش به مصرف کننده واقعی؛ بقای سیستم وابسته به جذب مداوم اعضای تازه است.

ادعای مشترک آن ها: حذف واسطه ها

نقل قول از سؤال:

«این کار - به زبان ساده - به معنای خرید محصولات از شرکت اصلی به صورت مستقیم و حذف واسطه هایی است که بین محصول و مصرف کننده قرار دارند؛ مانند نمایندگی ها و تبلیغات.»

در چنین وضعیتی، ادعای «فروش مستقیم» یا «حذف واسطه ها» صرفاً یک شعار تبلیغاتی است. در یک کسب و کار سالم، حذف واسطه زمانی معنا دارد که هزینه جذب مشتری، آموزش، پشتیبانی و توزیع کاهش یابد و فروش پایدار بماند. اما در این شرکت ها، چون فروش محصول عملاً ممکن نیست، «فروش» جای خود را به فروش عضویت می دهد. شرکت به جای سود حاصل از کالا، هزینه های خود را از کمیسیون جذب جبران می کند.

پرداخت کمیسیون های چندسطحی نیز شاهد دیگری بر همین واقعیت است. وقتی

عرضه کند، به دلیل قیمت گذاری نامتناسب یا کیفیت ضعیف کالا، نه به سود می رسد و نه حتی قادر به جبران هزینه های خود خواهد بود. این واقعیت به روشنی نشان می دهد که «فروش واقعی کالا» بنیان و محور اصلی این مدل اقتصادی نیست، بلکه نقش آن صرفاً پوششی برای سازوکار درآمدزایی سیستم به شمار می آید.

اصل ششم: «عقلایی بودن ساختار اقتصادی»

گرچه این اصل صراحتاً نام برده نشده، اما از روح پاسخ فقهی برمی آید: معامله باید عقلایی و قابل دوام باشد.

نقض در نظام فاسد

مدل نیازمند رشد نمایی دائمی است. یعنی برای بقای سیستم، همیشه باید افراد جدید وارد شوند. چنین ساختاری ذاتاً ناپایدار و غیرعقلایی است.

مثال: اگر هر نفر برای سر به سر شدن مجبور باشد بیش از یک نفر را جذب کند، سیستم به محض اشباع بازار فرو می ریزد. تجارتی که بدون ورودی جدید نابود می شود، تجارت واقعی نیست.

پس اصول مطرح شده در پاسخ فقهی شامل: تجارت واقعی، شفاف، غیرصوری، غیر فریب کارانه، مبتنی بر خرید و فروش حقیقی و حافظ حقوق مردم می شود.

و تجارت های فاسد دقیقاً در نقطه مقابل این اصول عمل می کنند:

درآمدشان از ورود آدم هاست، نه فروش کالا؛ محصول پوشش است، نه محور؛ سود یک عده مستقیماً از ضرر عده دیگر تأمین می شود؛



گفتنی است که حداقل‌ترین موارد ذکرشده در این دستورالعمل، در شرکت‌های فعال کشورهای جهان سومی رعایت نمی‌شود. از همین رو، نهادهای نظارتی آمریکا تأکید می‌کنند که هیچ شرکتی صرفاً به دلیل داشتن محصول، ثبت قانونی یا فعالیت تحت عنوان MLM، سالم و مشروع تلقی نمی‌شود؛ بلکه باید ساختار درآمدی و جریان واقعی پول در آن مورد بررسی قرار گیرد. [۲][۳]

معیاری روشن از منظر فقهی

اگر بخش عمده سود از ورود افراد جدید و خریدهای اولیه اجباری تأمین شود، نه از فروش واقعی به مصرف‌کننده خارج از شبکه؛ [۴] اگر طرح برای سرب به سر شدن نیازمند رشد نمایی دائمی باشد؛ و اگر حاشیه سود محصول توان پوشش پاداش‌ها را نداشته باشد؛ این تجارت، صوری، فریب‌کارانه و طراحی‌شده برای جمع‌آوری پول مردم است.

در چنین شرایطی، شرطی که در پاسخ فقهی مطرح شد، «یعنی واقعی بودن معامله و پرهیز از سازوکارهای صوری»، نقض می‌شود. بنابراین، حتی اگر نام شرکت معتبر باشد، محصول ظاهری داشته باشد و ادعاهای بین‌المللی مطرح شود، ماهیت ساختار، حکم را تعیین می‌کند، نه ظاهر آن. اینجا دقیقاً مرز تشخیص تجارت اسلامی از تجارت هرمی مشخص می‌شود.

درصدهایی از هر پرداخت به چند لایه بالاتر منتقل می‌شود، با ورود هر عضو جدید، حجم بزرگی از پول به سمت رأس هرم حرکت می‌کند. در این مدل، توزیع ثروت نامتقارن و متمرکز به بالا است. سیستم فقط تا زمانی زنده است که ورودی جدید داشته باشد؛ به محض توقف جذب، پرداخت کمیسیون‌ها فرو می‌ریزد.

آیا تأیید قانونی، به معنای سلامت ساختار است؟

یکی از رایج‌ترین دفاعیات شرکت‌های فعال در بازاریابی شبکه‌ای آن است که این مدل کسب‌وکار در بسیاری از کشورهای جهان، از جمله ایالات متحده، به رسمیت شناخته شده و تحت عنوان **Multi-Level Marketing** (MLM) فعالیت می‌کند. این ادعا، در اصل، نادرست نیست؛ اما نکته‌ای اساسی را نادیده می‌گیرد.

براساس دستورالعمل رسمی کمیسیون تجارت فدرال آمریکا (FTC)، اصل ساختار چندسطحی یا پرداخت پورسانت به افراد بالادست، به‌تنهایی ممنوع نیست. آنچه معیار تشخیص یک فعالیت قانونی از یک طرح هرمی است، منشأ واقعی درآمد و نحوه عملکرد عملی آن ساختار است، نه صرف وجود محصول یا عنوان «بازاریابی شبکه‌ای».

به‌صراحت اعلام شده است که حتی اگر یک شرکت محصولات واقعی و باکیفیت عرضه کند و حتی مشتریان واقعی نیز داشته باشد، باز هم ممکن است در عمل یک طرح هرمی محسوب شود؛ زیرا ملاک نهایی این است که پاداش‌ها و انگیزه‌های مالی بر فروش واقعی به مصرف‌کننده نهایی استوار باشد، نه بر جذب اعضای جدید یا خریدهای درون شبکه.



جمع بندی

این اصول در سطحی تبیین شده‌اند که برای مخاطب عمومی قابل فهم بوده و قابلیت به کارگیری عملی داشته باشند. بی تردید، هر یک از این شاخص‌ها نقشی حیاتی در تحقق بقا، عدالت و پایداری یک تجارت سالم و در مقیاسی گسترده‌تر، یک جامعه اسلامی ایفا می‌کنند.

نقض هر کدام از این اصول، صرفاً یک تخلف اقتصادی محدود نیست، بلکه مصداق ظلمی ساختاری است که به طور مستقیم معیشت مردم و به صورت غیرمستقیم سلامت روانی و اجتماعی جامعه را هدف قرار می‌دهد. پس امید است آنچه در این نوشتار بیان شد، ما را به دقت، حساسیت و مسئولیت‌پذیری بیشتر در انتخاب مسیرهای کسب درآمد و سنجش آن‌ها با معیارهای الهی فراخواند. شایسته است پیش از ورود به هر فعالیت اقتصادی، ظاهر آن را ملاک قرار ندهیم و با معیارهای روشن شرعی و عقلانی، حقیقت آن را بسنجیم؛ چراکه کسب روزی حلال، تنها یک انتخاب اقتصادی نیست، بلکه مسئولیتی الهی در قبال خداوند، خود و حقوق مردم است.

همچنین، بر این اساس و با توکل بر مشیت الهی، بررسی عمیق‌تر آثار و پیامدهای اجرای هر یک از این اصول در شکل‌گیری یک جامعه اقتصادی سالم و عادلانه، به بخش بعدی این مقاله واگذار می‌شود.

منابع:

- [۱] سید احمد الحسن، پاسخ‌های فقهی، ج ۶، پرسش ۱۰۱.
[۲]



[۳]



[۴]





سفر ۲۸ روزہ یونس نبی (ع)

بہ قلم ستارہ شرقی

قسمت دوم





پیامبران، فرستادگان پاک سرشت و معصومی هستند که آمده‌اند تا بشر را از تاریکی جهل، وسوسه‌های شیطان، و دام‌های نفس‌رهایی بخشند و به‌سوی نور و نجات رهنمون شوند. اما دریغا که بیشتر آدمیان، حقیقت این دنیای فریبنده و پرنیرنگ را نمی‌فهمند و شیفتگی به جلوه‌های زودگذر زر و زیور دنیا را نه خطری برای رستگاری، بلکه نشانه‌ای از کامیابی می‌پندارند. آنان بی‌آن‌که بدانند، در شیب لغزنده غفلت و خودبینی، به‌سوی تباهی می‌لغزند.

قوم یونس نیز در این غفلت و ناآگاهی فرو رفته بودند. دعوت‌های مکرر یونس به توحید و هشدارهایش درباره ترک بت‌پرستی، گوش جان‌شان را نواخت، اما در دل‌شان اثری نگذاشت؛ پیام روشنگرش را نادیده گرفتند و راه هدایت را وانهادند.

اکنون ببینیم، پس از آن‌که یونس بیم عذابی سهمگین را به آنان داد، چه بر سر این قوم خواب‌زده آمد...

روبیل و ماجرای عذاب

روبیل که عالمی حکیم از خاندان نبوت بود، در میان قوم باقی ماند. هنگامی که ماه شوال فرارسید، روبیل بالای کوه رفت و با صدای بلند به مردم اطلاع داد و فریاد زد:

«ای مردم، موعد عذاب نزدیک شد، من نسبت به شما مهربان و دلسوز هستم. اکنون تا فرصت دارید استغفار و توبه کنید تا خداوند عذابش را از سر شما برطرف کند.»

مردم تحت تأثیر سخنان روبیل قرار گرفتند. نزد او رفتند و گفتند: «ما می‌دانیم که تو فردی حکیم و دلسوز هستی، به نظر تو، اکنون ما چه کار کنیم تا مشمول عذاب نشویم؟»

روبیل گفت: «کودکان را همراه مادرانشان به بیابان آورید و آن‌ها را از همدیگر جدا سازید و همچنین حیوانات را بیاورید و بچه‌هایشان را از آن‌ها جدا کنید و هنگامی که طوفان زرد را از جانب مشرق دیدید، همه شما، از کوچک و

همان‌طور که در بخش پیشین اشاره شد، پیامبران الهی برای راهنمایی مردم و هدایت آنان به راه راست از سوی خداوند فرستاده می‌شوند. هر پیامبری با توجه به شرایط قوم خود، شیوه‌ای خاص برای دعوت به یکتاپرستی در پیش می‌گیرد.

برای نمونه، حضرت نوح (ع) با نرمی و موعظه‌های دل‌نشین قومش را انذار می‌داد، درحالی‌که حضرت ابراهیم (ع) با صراحت و گاه تندی با بت‌پرستان برخورد می‌کرد. هرچند روش‌های دعوت آنان متفاوت بود، اما هدف همه پیامبران یکی بوده است: رساندن پیام توحید به گوش مردم.

دعوت به آیین الهی ممکن است سال‌ها طول بکشد. برای مثال، حضرت یونس (ع) نیز همچون دیگر پیامبران، سالیان دراز قوم خود را پند داد، اما پس از ۳۳ سال تلاش، تنها دو نفر به او ایمان آوردند. صبر و بردباری یکی از ویژگی‌های مهم پیامبران در مسیر هدایت مردم است؛ خصوصیتی که تقریباً در تمامی فرستادگان الهی دیده می‌شود.

یونس نبی نیز با صبر بسیار به دعوت مردم پرداخت، اما پس از سال‌ها تلاش بی‌ثمر، از قوم خود دل‌سرد شد. درباره روی‌گردانی او از قومش و نفرین آنان به عذاب الهی، دیدگاه‌هایی مطرح شده است، از جمله:

«اگر او در میان قوم می‌ماند و باز آن‌ها را نصیحت می‌کرد، بهتر بود؛ چراکه شاید در روزهای پایانی مردم به دعوتش ایمان می‌آوردند. ولی یونس صبر و تحملش به سر رسیده بود و آن کار بهتر را رها کرد و از میان قوم بیرون آمد. همین ترک اولی سبب شد غضب الهی او را در برگیرد.» [۱]

کناره‌گیری پیام‌آوران الهی از قوم خویش، نه از سر ناتوانی در ابلاغ رسالت، بلکه از اندوه بی‌پاسخ ماندن دعوتی است که با عشق و اخلاص به‌سوی دل‌های خاموش روانه شده است. با این حال، آنان هرگز در نفرین قوم یا طلب عذاب برای مردم خود شتاب نمی‌کنند، چراکه



بزرگ، صدا به گریه و زاری بلند کنید و با التماس و تضرع توبه نمایید و از خدا بخواهید تا شما را مشمول رحمتش قرار دهد.»

همه قوم سخن روبیل را پذیرفتند. هنگام بروز نشانه‌های عذاب همه آن‌ها صدا به گریه و زاری و تضرع بلند کردند و از درگاه خدا طلب عفو کردند. ناگاه دیدند هنگام طلوع خورشید، طوفان زرد و تاریک و بسیار تندی وزیدن گرفت. ناله و شیون و استغاثه انسان‌ها و حیوانات و کودکانشان از کوچک و بزرگ برخاست و انسان‌ها حقیقتاً توبه کردند و از درگاه خدا طلب عفو کردند. روبیل نیز شیون آن‌ها را می‌شنید و دعا می‌کرد که خداوند عذاب را از آن‌ها دور سازد. خداوند توبه آن‌ها را پذیرفت و به اسرافیل فرمان داد که طوفان عذاب آن‌ها را به کوه‌های اطراف وارد سازد. وقتی مردم دیدند عذاب از سر آن‌ها برطرف شد، به شکر و حمد خدا پرداختند.

روز پنج‌شنبه یونس و عابد (تنوخا) جریان عذاب را دریافتند... تنوخا به شهر بازگشت و نزد روبیل آمد و گفت: «من فکر می‌کردم به‌خاطر زهد بر تو برتری دارم، اکنون دریافت‌م که علم همراه تقوا بهتر از زهد و عبادت بدون علم است. از آن پس، عابد (تنوخا) و عالم (روبیل) رفیق شدند و بین قوم خود ماندند و آن‌ها را ارشاد نمودند.» [۲]

همان‌طور که بیان شد بعد از هشدار یونس نبی بر قومش، روبیل به نزد آنان رفت تا آن‌ها را باری دیگر به نزول عذاب هشدار دهد. روبیل در نجات قوم یونس تأثیر چشمگیری داشت. قوم یونس با شنیدن حرف‌های روبیل و ظاهر شدن نشانه‌های عذاب از غفلت خارج شده و درصدد توبه و استغفار آمدند. آنان تنها قومی بودند که به‌موقع به استغفار و توبه پرداختند و عذاب الهی را از خود دور کردند.

خداوند می‌فرماید:

(فَلَوْلَا كَانَتْ قَرْيَةً قَرِيَةً فَتَفَعَّلَهَا إِيْمَانُهَا إِلَّا قَوْمٌ يُونُسَ لَمَّا
آمَنُوا كَشَفْنَا عَنْهُمْ عَذَابَ الْخِزْيِ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَمَتَّعْنَاهُمْ
إِلَىٰ حِينٍ) [۳] (پس چرا هیچ شهری نبوده است که [اهلش]
ایمان بیاورد تا ایمانشان به آنان سود دهد؟ مگر قوم یونس
که وقتی ایمان آوردند، عذاب رسوایی را در زندگی دنیا از آنان
برطرف کردیم و آنان را تا پایان عمرشان [از الطاف و نعمت‌های
خود] برخوردار نمودیم .





ایمان آورد و به وحدانیت خداوند اقرار کرد؟ ایشان فرمودند: زیرا او در هنگام رویت قدرت و شدت خدا ایمان آورد و ایمان در این شرایط پذیرفته نیست. این حکم خداوند متعال است که در میان اخلاف و اسلاف آمده است. خداوند متعال می‌فرماید: (... يَوْمَ يَأْتِي بَعْضُ آيَاتِ رَبِّكَ لَا يَنْفَعُ نَفْسًا إِيْمَانُهَا لَمْ تَكُنْ آمَنَتْ مِنْ قَبْلُ أَوْ كَسَبَتْ فِي إِيْمَانِهَا خَيْرًا قُلِ انْتَضِرُوا إِنَّا مُنْتَظِرُونَ) [سوره انعام، آیه ۱۵۸] (... روزی که برخی از نشانه های پروردگارت به ظهور آید، ایمان آوردن کسی که پیش از این ایمان نیاورده یا در حال ایمانش عمل شایسته‌ای انجام نداده سودی نخواهد داشت. بگو: [شما با این وضع ناروایی که دارید] منتظر [عذاب] باشید. ما هم منتظریم [که عذاب خدا به شما برسد.]» [۴]

سید احمد الحسن در بیان معجزه مادی و ایمان فرعون چنین می‌فرمایند: «معجزه مادی به‌تنهایی نمی‌تواند راه ایمان آوردن مردم باشد و حتی خداوند نیز به چنین ایمان مادی محضی راضی نمی‌شود. اگر چنین ایمانی پذیرفته می‌شد، به‌طور قطع، ایمان فرعون پس از مشاهده معجزه مادی قاهر که غیر قابل تأویل بود، مورد قبول واقع می‌شد؛ همان معجزه شکافتن دریا و او دید که هر پاره، چون کوهی عظیم شد و آن را با دستانش لمس نمود و گفت: (ایمان آوردم که هیچ خداوندی جز آن که بنی‌اسرائیل به آن ایمان آورده‌اند نیست، و من از تسلیم‌شدگانم). [سوره یونس، آیه ۹۰] ولی خداوند چنین ایمانی را نمی‌پذیرد: آیا اکنون؟ درحالی‌که تو پیش از این عصیان می‌کردی و از مفسدان بودی.» [۵]

ایمان واقعی باید از درون انسان بجوشد؛ بر پایه شناخت، بصیرت و پذیرش قلبی باشد، نه صرفاً از روی ترس یا اجبار بعد از دیدن یک معجزه خارق‌العاده! چون اگر فقط معجزه مادی برای ایمان آوردن کافی بود، خدا باید ایمان فرعون را می‌پذیرفت.

شایسته نیست دعوت حجت‌های الهی را نادیده بگیریم و به امید توبه و استغفار در واپسین لحظات به نظاره بنشینیم. خداوند انتخاب مسیر را در اختیار مردم قرار داده و آن‌ها را از فرجام مسیر انتخابی آگاه نموده است؛ اما او را در این انتخاب مجبور نساخته است (لا اکراه فی الدین). هرچه انسان از صراط مستقیم دور شود به همان اندازه زیان می‌بیند.

وظیفه مردم تبعیت بی‌چون‌وچرا از فرستادگان الهی است. قوم یونس نیز از این تبعیت مبرا نبوده‌اند؛ اما آنان نیز مانند دیگر اقوام گذشته در جهل غوطه‌ور بودند و نادانی عقل، دیدگان‌شان را پوشانده بود و همین امر آن‌ها را از درک حقایق عاجز ساخته بود. اما آنان توانستند در لحظات پایانی که هنوز فرصت توبه از دست نرفته بود، به درگاه خداوند توبه و استغفار کنند و خداوند ارحم‌الراحمین توبه و انابه آن‌ها را پذیرفت. توبه زمان خاصی ندارد و انسان برای رو کردن به خداوند و بخشش گناهانش می‌تواند به درگاه الهی استغفار کند؛ اما فراموش نکنیم همیشه فرصت توبه مهیا نیست.

همان‌طور که می‌دانید توبه قوم یونس در زمانی بود که نشانه‌های ظاهر شدن عذاب را دیدند و دانستند که اگر به‌سوی خدا رو نکنند و توبه حقیقی را انجام ندهند، همانند اقوام گذشته به عذاب الهی دچار می‌شوند. قوم یونس زمانی به خداوند ایمان آوردند که معجزه قاهره آن‌ها را در بر نگرفته بود و تنها نشانه‌های آن را دیدند و فرصتی برای ایمان به غیب داشتند؛ اما ایمان فرعون در آن لحظاتی بود که معجزه قاهره او را در بر گرفت، و هیچ مجالی برای ایمان به غیب نداشت و ایمان فرعون پناه‌بردنی از روی قهر و اجبار بود و ایمان حقیقی محسوب نمی‌شد و خداوند به چنین ایمان مادی محضی راضی نیست.

از امام رضا (ع) پرسیدند: «چرا خدا فرعون را غرق کرد، درحالی‌که او



در نهایت

روشن می‌شود که توبه و ایمان، باید پیش از آن باشد که فرصت از کف برود و درهای رحمت بسته شود. توبه‌ای که هم‌زمان با فرود آمدن عذاب فراگیر صورت گیرد - آنگاه که پرده‌ها کنار رفته و دیگر جایی برای باور به غیب نمی‌ماند - دیگر سودی نمی‌بخشد و راه نجاتی نمی‌گشاید. در میان همه اقوامی که به پیامبران الهی پشت کردند، تنها قوم یونس (ع) بودند که پیش از فرارسیدن عذاب به خود آمدند، به درگاه خداوند روی آوردند، توبه کردند و با دلی شکسته طلب بخشش نمودند. و همین صداقت و پیش‌دستی در بازگشت، باعث شد که ایمانشان پذیرفته شود و مشمول رحمت بی‌کران پروردگار شوند. با ما همراه باشید؛ این داستان ادامه دارد...

منابع:

- [۱] مجلسی، محمدباقر، بحار الأنوار، ج ۱۴، ص ۳۹۳.
- [۲] طبری، محمدبن جریر طبری، تاریخ الطبری، ج ۱، ص ۴۵۹؛ عیاشی، محمدبن مسعود، تفسیر العیاشی، ج ۲، ص ۱۳۲؛ فیض کاشانی، محمدبن مرتضی، تفسیر الصافی، ج ۲، ص ۴۲۴؛ مجلسی، محمدباقر، بحار الأنوار، ج ۱۴، ص ۳۷۹ و ۳۸۰.
- [۳] سورة یونس، آیه ۹۸.
- [۴] صدوق، علل الشرایع، ج ۱، ص ۵۹.
- [۵] سید احمد الحسن، روشنگری‌هایی از دعوت‌های فرستادگان، ص ۱۸۳-۲۱۰؛ سید احمد الحسن، پاسخ‌های روشنگرانه بر بستر امواج، ج ۲، سؤال ۶۳ و ۱۱۱.





نقد برنامه مقایسه الهیات اسلام و مسیحیت

پاسخ‌هایی به کشیش ساسان توسلی

نمی‌توانم بپذیرم شخصی که تخت‌نشین مکاشفه را خدا دانسته و بیراهه رفته است، زبان خدا و کتاب مقدس را به‌درستی درک کرده باشد!

به قلم یثوعا خطیب

قسمت چهارم





• پیش‌گفتار

در ابتدای قسمت سوم، کشیش توسلی از بحثی که با یک مسلمان داشت، صحبت می‌کند؛ بحثی که عنوان آن «خدا در اسلام و خدا در مسیحیت» بود. او بیان می‌کند که در آنجا مثالی را به کار برده است و آن را با چنین مضمونی شرح می‌دهد:

«بنده نه هنرمند هستم، نه از شعر و شاعری چیزی بلدم؛ ولی تصور می‌کنم که اگر یک نفر کاملاً خود را آشنا کرده باشد و [برای رسیدن] به عمق اشعار مولانا یا حافظ یا سعدی وقت گذرانده باشد، یک ایرانی صدای مولانا و حافظ و سعدی را می‌شناسد؛ شعر آن را، نوع شعر را، نوع سخن گفتن را؛ گفتم: بعد، اگر یک بیت شعر به آن متخصص این شاعران بدهید، آن شخص می‌تواند بگوید این شعر از آن شاعر است یا خیر؛ حتی اگر قبلاً آن شعر را نخوانده باشد؛ نشنیده باشد؛ چرا؟ چون سبک صدای مولانا را می‌شناسد؛ صدای حافظ را می‌شناسد؛ صدای سعدی را می‌شناسد؛ یا هر نوع هنری. من نیز گفتم وقتی به عنوان یک مسیحی به آن صدایی که از خدا در کتاب مقدس می‌شنوم، چه آن شخصیت خدا در عهد عتیق، چه آن پدر آسمانی که مسیح در عهد جدید به ما معرفی می‌کند، آن صدا را می‌بینم از یک دلی می‌آید که خیلی با آن صدایی که من در خواندن قرآن می‌شنوم فرق دارد؛ شخصیت‌های پشت این صداها به نظر من تفاوت‌های خیلی عمیقی با یکدیگر دارند.» [۱]

بنابراین او خود را متخصص در زمینه کتاب مقدس، بلکه مشرف به قرآن نیز تلقی می‌کند! در ادامه، مایلم ادعای او را بررسی کنم.





• کشیش ساسان توسلی و الفبای زبان خدا

با این که در طول سه قسمت پیشین اثبات شد که او درک درستی نسبت به آیاتی از قرآن - که درصدد اشکال از آن ها بود - نداشت، باید بگویم که او حتی درک درستی نیز از کتاب مقدس ندارد. در ادامه، به چند نمونه از این موارد اشاره می کنم.

الف. او در یکی از برنامه ها گفته است:

«وقتی پولس رسول در دوم تیموتائوس، [آیه] ۱۶، می گوید: "تمامی کتب مقدس، الهام خداست"، منظور کتب عهد عتیق است؛ چون هنوز عهد جدیدی نوشته نشده است و به عنوان کلام خدا، به عنوان کتب مقدس، جمع آوری نشده است؛ پس خود مسیح، شاگردان مسیح، هیچ وقت نمی بینیم که عهد عتیق را رد کنند، نقد کنند که این ها اشتباه است؛ این ها درست نیست.» [۲]

بنابراین او داستان هایی مانند طوفان نوح (ع) که در تورات نقل شده است [۳] و همچنین داستان آفرینش حوا (س) از دنده آدم (ع) [۴] را کلام خدا می داند! در حالی که داستان طوفان نقل شده در تورات دارای اشکالات بسیاری است [۵] و داستان آفرینش حوا (س) از دنده آدم نیز با تکامل - که یک حقیقت علمی است - در تعارض است! [۶]

بنابراین او درحالی که توانایی تشخیص کلمات خدا را از تحریفات موجود در کتاب مقدس ندارد، ادعا می کند که صدای خدا را می شناسد و صدای خدای کتاب مقدس و صدای خدای قرآن را از یکدیگر متفاوت می داند! در حقیقت، من نمی توانم بپذیرم که او صدانشناس خوبی باشد. [۷]

ب. او در برنامه های دیگر، درباره تخت نشین موجود در مکاشفه یوحنا - که برای نمونه، می توانید یادش را در فصل چهار بخوانید [۸] - می گوید:

«پس می خواهم به تخت سلطنت خدا در فصل چهار نگاه کنیم؛ نویسنده به کسی که روی تخت سلطنت نشسته است - که سمبل خدای پدر است - اصطلاح تخت نشین را می دهد.» [۹]

اما به برکت روشنگری سید احمد الحسن آموختیم که نشستن خدا بر تخت، در حقیقت، نقض کننده الوهیت مطلق اوست، زیرا این تفسیر برای او محدودیت در نظر می گیرد، درحالی که پروردگار حدی ندارد. [۱۰]

بله! من نمی توانم بپذیرم شخصی که تخت نشین مکاشفه را خدا دانسته و بیراهه رفته است، زبان خدا و کتاب مقدس را به درستی درک کرده باشد! پ. همچنین، کشیش ساسان توسلی درباره بره ذبح شده در مکاشفه فصل پنج [۱۱] گفته است:

«تخت نشین، خدای پدر، خالق، قادر مطلق، قدوس و سزاوار پرستش، ولی در کنار این تخت نشین بین، بره ذبح شده، خدای رنج کشیده، خدای مصلوب شده، خدایی که درد و رنج تو را می فهمد.» [۱۲]





ت. آیا تعریف او از تثلیث را - که در قسمت دوم نقل کردم - به یاد دارید؟ او، همانند دیگر مسیحیان معتقد به تثلیث، بر این باور است که تثلیث به معنای ایمان به یک خداست، نه اعتقاد به سه خدا. با این که هم ما می دانیم و هم خودشان می دانند که تثلیث به معنای باورمندی به سه خداست، با این حال، در یکی از برنامه هایی که برای مسیحیان برگزار کرده بود، سخنانی بر زبان می آورد که تأمل برانگیز است:

«فراموش نکن خدای تخت نشین قادر مطلق و در کنار آن خدایی که برای من و تو درد کشید برای من و تو صلیب را تجربه کرد، خدای پر از فیض و محبت [است].» [۱۹]

و همچنین کلماتی که پیش تر نیز تقدیم شد: «تخت نشین، خدای پدر، خالق، قادر مطلق، قدوس و سزاوار پرستش، ولی در کنار این تخت نشین بین، برّه ذبح شده، خدای رنج کشیده، خدای مصلوب شده، خدایی که درد و رنج تو را می فهمد.» [۲۰]

در برنامه دیگر او گفته است:

«ولی عمیق ترین حقیقت خدا این است که این خدا، خدای ذبح شده است؛ خدای رنج کشیده است؛ خدایی که به خاطر من و تو وارد درد و رنج های دنیا شد و مصلوب شد؛ این خدایی است که مسیحیان پرستش می کنند؛ عیسی مسیح، پسر خدا.» [۱۳]

بنابراین او برّه در مکاشفه یوحنا را عیسی مسیح تفسیر می کند؛ اما در پاسخ مقدماتی باید بگویم، طبق روشنگری سید احمد الحسن، تخت نشینی که یادش را به ویژه در فصل پنج می بینیم - همان طور که مشخص است - از همگان برتر است و بیست و چهار شیخ یا پیر نشسته بر تخت ها - که اطراف اویند - نزدیک ترین افراد موجود در رؤیا - از جهت جایگاه - به او هستند. [۱۴]

بنابراین برّه از آن ها برتر نیست، پس چگونه است که او و نه دیگران، شایستگی دارد که کتاب را از تخت نشین بگیرد؟! [۱۵] پس بره باید به صورت رمزگونه به یکی از بیست و چهار پیر اشاره داشته باشد. [۱۶]

اما مسیحیان باور ندارند که یکی از بیست و چهار پیر، عیسی مسیح باشد؛ پس حقیقت، با تفسیر آنان ناسازگار است. همچنین یکی از دلایل دیگر در رد این باور که عیسی (ع) همان برّه یاد شده است، آن است که بره بعد از عیسی مسیح به دنیا خواهد آمد [۱۷] و پیش از بازگشت عیسی مسیح فعالیت خود را آغاز می کند. [۱۸]

پس این که آقای توسلی برّه را عیسی مسیح می داند، نشانه این است که او کلام خدا را به درستی درک نکرده است و ای کاش او به خود بیاید و تحقیق و بررسی کند و خود را از تعصبات مذهبی برهاند.





منابع:

[۱] کشیش ساسان توسلی، شبکه محبت تیوی، برنامه مقایسه الهیات اسلام و مسیحیت، قسمت سوم، دقیقه ۰۲:۲۶ به بعد؛ لینک:



[۲] کشیش ساسان توسلی، شبکه محبت تیوی، خشونت در عهد عتیق، قسمت دوم | داوری خدا، دقیقه ۱۱:۳۹ به بعد؛ لینک:



[۳] ر.ک: عهد قدیم، کتاب پیدایش، فصل ۷ و ۸.

[۴] ر.ک: عهد قدیم، پیدایش ۲۱:۲-۲۲.

[۵] ر.ک: احمد الحسن، توهّم بی‌خدایی، نوبت انتشار دوم، فصل پنجم: در تورات علت طوفان نوح، دینی و ناشی از خشم الهی است، ص ۳۷۰ و ۳۷۱. همچنین رجوع کنید به همان فصل، مبحث «برخی اشکالات علمی بر داستان عامیانه دینی طوفان»، ص ۳۵۰ و مبحث «مکان طوفان نوح»، ص ۳۷۵ و مبحث «لنگرگاه کشتی نوح علیه السلام (دلمون، آرات، جودی)»، ص ۳۷۸.

[۶] ر.ک: احمد الحسن، توهّم بی‌خدایی، نوبت انتشار دوم، ص ۱۶۱؛ همچنین فصل سوم، مقوله آفرینش حوا از دنده آدم... در یک رویارویی علمی، ص ۱۹۵.

[۷] مسیحیت و به‌ویژه عهد جدید، تأییدکننده تمامی تورات است، پس چگونه مسیحیت کنونی باطل نباشد؟! و چگونه از کسی که در باطل است باید انتظار داشت که در موضع‌گیری‌های خود اشتباه نکند؟!

[۸] «پس از آن نظر کردم و اینک پیش رویم دری گشوده در آسمان بود، و همان صدای چون بانگ شیپور که نخست بار با من سخن گفته بود، دیگر بار گفت: «بالا بیا، و من آنچه را بعد از این می‌باید واقع شود، بر تو خواهم نمود.» * در دم در روح شدم و هان تختی پیش رویم در آسمان قرار داشت و بر آن تخت کسی نشسته بود. * آن تخت‌نشین، ظاهری چون سنگ یشم و عقیق داشت و دور تا دور تخت را رنگین‌کمانی زمردگون فرا گرفته بود. * گرداگرد تخت، بیست و چهار تخت دیگر بود و بر آن‌ها بیست و چهار پیر نشسته بودند. آنان جامه سفید بر تن داشتند و تاج طلا بر سر.» (مکاشفه ۴: ۲-۴).

خدا را شکر که او در اینجا، بی‌آن که خود آگاه باشد، تثلیث را نه آن‌گونه که در مقام آموزش معرفی می‌کند، بلکه آن‌گونه که آن را واقعاً می‌فهمد، بیان کرده است!

«آدم نیکو از خزینه خوب دل خود چیز نیکو برمی‌آورد و شخص شریر از خزینه بد دل خویش چیز بد بیرون می‌آورد. زیرا که از زیادتى دل زبان سخن می‌گوید.» [۲۱]

آری، در اینجا یک خدا را پدر معرفی می‌کند و اعلام می‌کند که در کنار آن، خدای دیگر یعنی برّه - در نظرش عیسای مسیح - وجود دارد! اما کتاب مقدس نشان می‌دهد که تنها یک خدا وجود دارد و آن هم پدر است. [۲۲]

من نمی‌توانم بپذیرم شخصی که اولین یا مهم‌ترین حکم خدا، یعنی وحدانیت او را انکار می‌کند، کتاب مقدس را به‌درستی درک کرده باشد.

«یکی از علمای دین نزدیک آمد و گفت وگویی آن‌ها را شنید. چون دید که عیسی پاسخی نیکو به آن‌ها داد، از او پرسید: «کدام یک از احکام، مهم‌ترین همه است؟» * عیسی به او فرمود: «مهم‌ترین حکم این است: "بشنو ای اسرائیل، خداوند خدای ما، خداوند یکتاست.» [۲۳]

• تا اینجا

کشیش توسلی ادعا می‌کند صدانشناس ماهرى است و صدای خدا را می‌تواند بشناسد؛ اما تا اینجا نمونه‌هایی از انحراف عقایدی او تقدیم شد که نشان می‌دهد کشیش ساسان توسلی در راه درستی قرار ندارد و در نتیجه، قضاوت او در این موضوع نباید برای مسیحیان اهمیتی داشته باشد؛ زیرا این کلام سرورمان عیسای مسیح است:

«پس برای ایشان مثلى زد که «آیا می‌تواند کور، کور را راهنمایی کند؟ آیا هر دو در حفره‌ای نمی‌افتند؟» [۲۴]

با ما همراه باشید.



[۹] کشیش دکتر ساسان توسلی، گردهمایی کلیساهای آنلاین هفت، تخت نشین و بره، از دقیقه ۱۱:۱۵ به بعد؛ لینک:



[۱۰] ر.ک: سید احمد الحسن، سیزدهمین حواری، پی‌نوشت دکتر توفیق مغربی، ص ۱۵۴ و ۱۵۵.
[۱۱] «و دیدم بر دست راست تخت‌نشین، کتابی را که مکتوب است از درون و بیرون، و مختوم به هفت مهر. * و فرشته‌ای قوی را دیدم که به آواز بلند ندا می‌کند که «کیست مستحق این‌که کتاب را بگشاید و مهرهایش را بردارد؟» * و هیچ‌کس در آسمان و در زمین و در زیر زمین نتوانست آن کتاب را باز کند یا بر آن نظر کند. * و من به شدت می‌گریستم، زیرا هیچ‌کس که شایسته گشودن کتاب یا خواندن آن یا نظر کردن بر آن باشد، یافت نشد. * و یکی از آن پیران به من می‌گوید: «گریان مباش! اینک آن شیری که از سبط یهودا و ریشه داوود است، غالب آمده است تا کتاب و هفت مهرش را بگشاید.» * و دیدم در میان تخت و چهار حیوان و در وسط پیران، بزه‌ای چون ذبح شده ایستاده است و هفت شاخ و هفت چشم دارد که هفت روح خدایند که به تمامی جهان فرستاده می‌شوند. * پس آمد و کتاب را از دست راست تخت‌نشین گرفته است.» (مکاشفه ۱:۵-۷).

[۱۲] کشیش دکتر ساسان توسلی، گردهمایی کلیساهای آنلاین هفت، تخت نشین و بره، از دقیقه ۳۸:۱۸ به بعد؛ لینک:



[۱۳] کشیش دکتر ساسان توسلی، کلیسای هفت، خدای تخت‌نشین، از دقیقه ۱۶:۳۳ به بعد؛ لینک:



[۱۴] ر.ک: عهد جدید، مکاشفه ۴:۴.

[۱۵] ر.ک: عهد جدید، مکاشفه ۱:۵-۷.

[۱۶] ر.ک: احمد الحسن، سیزدهمین حواری، پی‌نوشت دکتر توفیق مغربی، بیست و چهار پیر در رؤیای یوحنا

لاهوئی، ص ۱۴۹.

[۱۷] بزه یا شیر غلبه‌کننده همان سوار بر اسب سفید در مکاشفه یوحناست (ر.ک: عهد جدید، مکاشفه: مکاشفه ۱۷:۱۲-۱۴ و ۱۹:۱۶-۲۱) و این سوار بر سفید همان فرزندی است که بر پایه فصل ۱۲ از کتاب مکاشفه، از آن زن به دنیا خواهد آمد (ر.ک: عهد جدید، مکاشفه ۱۵:۱۹؛ مکاشفه ۵:۱۲) از آنجا که مکاشفه یوحنا درباره آینده است (ر.ک: عهد جدید، مکاشفه ۱:۱). و از طرفی آن مدت‌ها پس از تولد و حتی رفع عیسای مسیح دیده شده است، پس فرزندی که پس از عیسی به دنیا خواهد آمد، ابداً عیسای مسیح نیست.

[۱۸] براساس مکاشفه یوحنا، بزه قبل از جنگ بین مردم و قحطی و ... می‌آید (ر.ک: عهد جدید، مکاشفه ۶: ۳-۸ و ۱۲-۱۴) و از آنجا که طبق انجیل متی، فصل ۲۴ این علائم برای قبل از آمدن عیسی (ع) است (ر.ک: انجیل متی ۲۴: ۳ و ۶ و ۷ و ۲۹)؛ پس بزه قبل از بازگشت عیسی (ع) می‌آید.

[۱۹] کشیش دکتر ساسان توسلی، گردهمایی کلیساهای آنلاین هفت، تخت نشین و بره، از دقیقه ۲۹:۵۹ به بعد؛ لینک:



[۲۰] کشیش دکتر ساسان توسلی، گردهمایی کلیساهای آنلاین هفت، تخت نشین و بره، از دقیقه ۳۸:۱۸ به بعد؛ لینک:



[۲۱] لوقا ۶:۴۵.

[۲۲] ر.ک: آندریاس انصاری، نشریه زمان ظهور، شماره ۱۴۹، سلسله‌پاسخ‌هایی به بدعت شماره ۱۰۱ یوحنا دمشقی، قسمت ۱۳؛ لینک:



[۲۳] مرقس ۱۲:۲۸-۲۹.

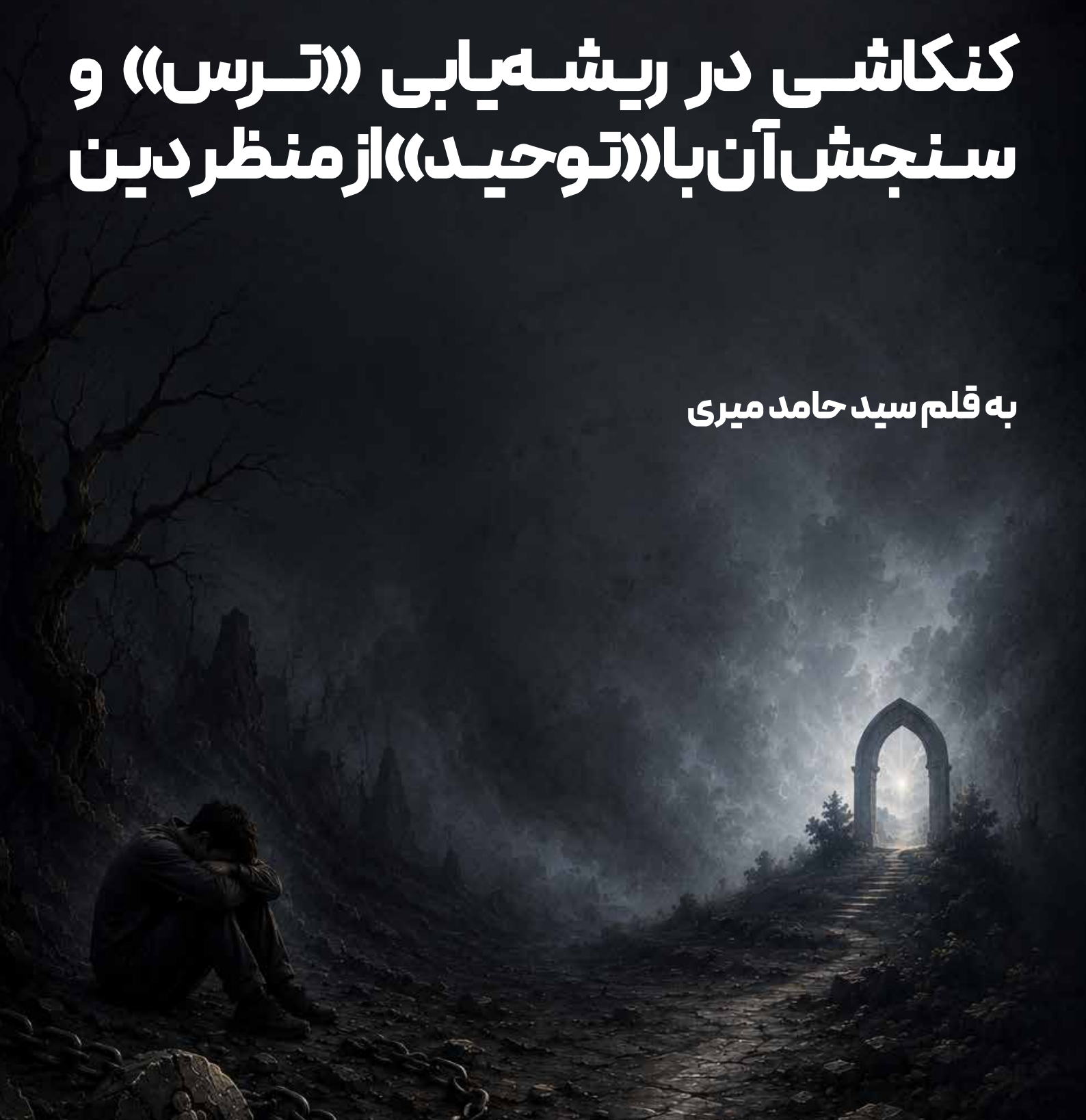
[۲۴] لوقا ۶:۳۹.



ترس موحدانہ

کنکاشی در ریشه‌یابی «ترس» و
سنجش آن با «توحید» از منظر دین

به قلم سید حامد میری





پیش درآمد

ترس یکی از ابزارهای مؤثر در زمینه نجات از خطر و در پی آن بقای موجودات زنده است؛ این ویژگی گویا در نقشه ژنتیکی موجودات زنده نهادینه شده و می‌توان گفت که ترس، ارثیه تکامل موجودات زنده بر روی زمین محسوب می‌شود. انسان‌ها نیز از همین ویژگی برخوردارند که به کمک آن می‌توانند در زمان خطر واکنش مناسب نشان دهند تا از هلاکت نجات یابند. از سوی دیگر، مقوله ترس از جنبه دین و اخلاق نیز حائز اهمیت است و برای همین در دین الهی به این ویژگی از زوایای مختلف پرداخته شده تا خوب و بد آن روشن شود و راهکارهای کنترل و هدفمند شدن آن مشخص گردد. این که برخی ترس‌ها مطلوب و از ویژگی‌های پسندیده و برخی دیگر از رذایل اخلاقی و سبب سقوط و هلاکت انسان معرفی شده‌اند، نشانگر اهمیت بالای این موضوع است. از طرفی کسی که بیش از اندازه به ترس بها دهد، چه بسا از انجام وظایفش باز بماند و حتی گاهی از رسیدن به موفقیت‌های بزرگ در زندگی‌اش محروم شود؛ و از طرف دیگر کسی که به ترس معقول بی‌توجهی کند، شاید خود و دیگران را در معرض هلاکت قرار دهد. بنابراین توجه به این نکته‌ها و نکات فراوان دیگر در این زمینه، برای برقراری تعادل در این حس ذاتی انسان ضروری است. اما در میان همه این مباحث، این مقاله درصدد آن است که به این پرسش مشخص پاسخ دهد که چگونه ترس با توحید سازگار است و مرز میان ترس موحدانه و ترس مشرکانه چیست؟

یکی از مواردی که در این موضوع، بسیار چالش‌برانگیز است، بعضی از متون دینی است که از ترس برخی پیامبران حکایت می‌کند. چنین متونی این سؤال را به ذهن می‌آورند که چرا پیامبران الهی با وجود این که در اوج توحید و اعتماد به پروردگار هستند، بیم و هراس در دلشان وارد شده و این مسئله چگونه با توحید قابل جمع است؟ به عنوان نمونه، در قرآن کریم درباره حضرت موسی (ع) این چنین آمده است:

(فَخَرَجَ مِنْهَا خَائِفًا يَتَرَقَّبُ قَالَ رَبِّ نَجِّنِي مِنَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ) [۱] (پس او ترسان و نگران از مصر خارج شد. گفت: پروردگار من، مرا از قوم ستمگر نجات بده).

در این آیه به روشنی بیان شده که موسی (ع) از مصر خارج شد درحالی که ترسان بود. و در روایات اهل بیت (ع) نیز آمده که اباعبدالله الحسین (ع) هنگام خروج از مدینه همین آیه را تلاوت فرمود. [۲] همچنین زمانی که خداوند به موسی بن عمران (ع) مأموریت داد تا به سوی فرعونیان برود، او چنین پاسخ داد: می‌ترسم که مرا بکشند.

(وَلَهُمْ عَلَيَّ ذَنْبٌ فَأَخَافُ أَنْ يَقْتُلُونِ) [۳] (و بر من به گناهی ادعایی دارند، می‌ترسم که مرا بکشند). همچنین پس از اطاعت از فرمان الهی و حضور در دربار فرعون، در پاسخ به طعنه فرعون گفت: (فَقَرَرْتُ مِنْكُمْ لَمَّا خِفْتُكُمْ فَوَهَبَ لِي رَبِّي حُكْمًا وَجَعَلَنِي مِنَ الْمُرْسَلِينَ) [۴] (پس زمانی که از شما ترسیدم از نزدتان گریختم؛ پس خدا به من حکم داد و مرا از فرستادگان قرار داد).

در روایات اهل بیت (ع)، درباره امام مهدی (ع) نیز نقل شده که ایشان در هنگام بازگشت مقدسشان همین آیه را تلاوت می‌کنند.

امام صادق (ع) می‌فرماید: «إِذَا قَامَ الْقَائِمُ (ع) قَالَ: (فَقَرَرْتُ مِنْكُمْ لَمَّا خِفْتُكُمْ فَوَهَبَ لِي رَبِّي حُكْمًا وَجَعَلَنِي مِنَ الْمُرْسَلِينَ)» [۵] «هنگامی که قائم (ع) قیام می‌کند، می‌گوید: (پس زمانی که از شما ترسیدم از نزدتان گریختم؛ پس خدا به من حکم داد و مرا از فرستادگان قرار داد).»

و در روایت دیگری آمده: «عَنْ زُرَّارَةَ قَالَ: إِنَّ لِلْقَائِمِ غَيْبَةً قَبْلَ ظَهْوِهِ قُلْتُ وَلِمَ قَالَ يَخَافُ الْقَتْلَ.» [۶] زراره روایت می‌کند که حضرت فرمود: «برای قائم قبل از ظهورش غیبتی است.» عرض کردم: «چرا؟» حضرت فرمود: «از کشته شدن می‌ترسد.»

این عبارت‌های قرآنی و روایی، به صراحت نشان می‌دهند که نه تنها ترس در دل‌های این مردان الهی - که در قله‌های توحید قرار دارند - وارد شده، بلکه آن را آشکار کرده و به زبان آورده‌اند؛ از همین رو این سؤال در ذهن هر خواننده‌ای به وجود می‌آید که مگر انبیا و ائمه (ع) در اوج



همه ما از کودکی تا الآن و در برهه‌های مختلف زندگی این حس را تجربه کرده و می‌کنیم. همین قدر بگویم که ترس همواره همراه انسان بوده و هست و گویا از آن گریزی نیست. در اینجا می‌توانیم ترس را بر اساس عوامل آن به انواع مختلف تقسیم کنیم. ما در زندگی خود، ترس‌های مختلفی را تجربه می‌کنیم که بعضی از آن‌ها واقعی هستند، مانند ترس از خطر تصادف یا غرق شدن یا ابتلا به بیماری‌های خطرناک و... و بعضی از آن‌ها غیرواقعی و موهوم‌اند، مانند ترس از تاریکی، بلندی، تنهایی و... همه این ترس و هراس‌ها با در نظر گرفتن عوامل بیولوژیکی آن، چه‌بسا از درون ساختار جسمانی انسان بلکه تمام موجودات زنده و به‌خصوص ویژگی خودخواهی ژنی برمی‌آید، به این دلیل که هر موجودی برای بقا و انتقال ژن‌های خود به نسل‌های بعدی از تمام ابزارهای خود بهره می‌برد و این حس نیز به‌عنوان ابزار کارآمد در حفظ و بقا، به موجود زنده کمک می‌کند تا با اندک احساس خطری خود را از نابودی حفظ کند؛ در واقع این حس در خدمت ابزار هوشمندی قرار دارد تا پس از درک خطر به کمک آن و ترشح هورمون‌های لازم به دستور مغز، انگیزه و قدرت انسان برای فرار از خطر تا حد بسیار زیادی بالا رود، در نتیجه خود را به سرعت از محدوده خطر دور کند و در امان بماند. گاهی اوقات این انرژی مضاعف به حدی است که سرعت دویدن یا پریدن و عبور از موانع به‌طور باورنکردنی برای انسان افزایش می‌یابد؛ که اگر از آن صحنه تصویربرداری شود، انسان باور نمی‌کند که او بوده که این کارها را انجام داده است. [۹] البته برای از بین بردن یا کنترل ترس به‌خصوص ترس‌های موهوم و غیرواقعی، راه‌حل‌های درمانی وجود دارد و بسیاری از آن‌ها با مراجعه به روان‌شناس قابل حل است.

یکتاپرستی قرار ندارند؟! و مگر خداوند متعال را تنها مؤثر اصیل و مستقل در عالم نمی‌دانند؟! و مگر خداوند نفرموده (أَلَا إِنَّ أَوْلِيَاءَ اللَّهِ لَا خَوْفَ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ) [۷] **(بدانید که اولیای خدا نه خوفی دارند و نه اندوهگین می‌شوند)؟! پس چگونه ترس و هراس در دل‌های آنان پدیدار شده است و زبان به ترس از کشته شدن گشوده‌اند؟ و در نهایت، می‌خواهیم به‌عنوان راهکاری برای امروز خودمان به این مسئله نیز پاسخ دهیم که ما در زندگی با وجود مواجهه با ترس‌های متعدد به‌خصوص در راه یاری حق، چه معیاری برای ارزش‌گذاری ترس و میزان بها دادن به آن داریم؟ با وجود این‌که در روایات اهل بیت (ع) آمده که مردم و به‌ویژه انصار قائم (ع) با بخشی از ترس امتحان می‌شوند.**

امام صادق (ع) در تفسیر آیه ۱۵۵ سوره بقره می‌فرماید:

«... وَ لَنَبْلُوَنَّكُمْ يَغْنِي الْمُؤْمِنِينَ قَبْلَ خُرُوجِ الْقَائِمِ بِشَيْءٍ مِنَ الْخَوْفِ وَ الْجُوعِ وَ نَقِصٍ مِنَ الْأَمْوَالِ وَ الْأَنْفُسِ وَ الثَّمَرَاتِ وَ بَشِّرِ الصَّابِرِينَ قَالَ: يَبْلُوهُمْ بِشَيْءٍ مِنَ الْخَوْفِ مِنْ مُلُوكِ بَنِي فَلَانٍ فِي آخِرِ سُلْطَانِهِمْ...» [۸] **«... و به یقین، ما، شما یعنی مؤمنان را پیش از خروج قائم به بخشی از ترس و... می‌آزماییم. فرمود: خداوند آن‌ها را با چیزی از ترس از فرمانروایان بنی فلان در انتهای حکومتشان می‌آزماید...»**

در این مقاله، سعی شده تا با بررسی مقوله ترس از منظر دینی و بهره بردن از آیات و روایات و معارفی که سید احمد الحسن، وصی و فرستاده امام مهدی (ع)، در اختیار ما گذاشته، به این سؤالات پاسخ دهیم. امیدوارم این مختصر مقبول درگاه الهی و قابل استفاده برای خوانندگان محترم باشد.

چیستی ترس و انواع آن

ترس یکی از ابتدایی‌ترین احساساتی است که انسان آن را تجربه می‌کند و به نظر می‌رسد که نیازی به پرداختن بیش از اندازه به این بخش نیست؛ زیرا



ترس از منظر دین

با توجه به مطالب پیشین، وجود این حس به طور غریزی در انسان امری اجتناب ناپذیر است و انسان در وجود آن نقشی نداشته است؛ اما در کنترل و جهت دادن به آن می تواند نقش آفرینی کند. او می تواند به ترسش بها دهد و براساس آن عمل کند یا این که بر آن غلبه کرده و برخلاف آن رفتار نماید. می توان گفت دین الهی تلاش می کند تا انسان را موجودی قدرتمند معرفی کند که توانایی تسلط بر همه قوا و حواس خود را دارد و می تواند با باور و شناخت درست و به کار بستن آموزه های مؤثر، اراده خود را قوی ساخته تا همه غرائز و ویژگی ها از جمله ترس را در اختیار خود بگیرد و مانند سایر احساسات چون محبت، خشم، شهوت، اندوه و... آن را به کنترل خود درآورد و به آن سمت و سوی درست دهد.

برای این کار، لازم است که انسان ریشه های درونی آن را شناخته و با قدرت روح خود بر ترس و همه قوای خود لجام زند تا او باشد که بر احساسات خود از جمله ترس فرمان بدهد، نه آن که تحت فرمان آن عمل کند.

دو مورد از ریشه های ترس

روشن است که ضعف در باورها سبب بسیاری از خلق و خوها و رفتارهای نادرست ماست و برای اصلاح اخلاق و رفتار ابتدا باید به ریشه یعنی باور توجه نمود و به قول معروف فساد را ریشه ای حل کرد. بر همین اساس، ریشه اصلی ترس را می توان باور ضعیف انسان و عدم اعتمادش به خداوند عنوان کرد.

- ضعف ایمان و سوءظن به خدا:

امیرالمؤمنین (ع) در فرمان معروف خود به مالک اشتر می فرماید:

«إِنَّ الْبُخْلَ وَالْجُبْنَ وَالْجِرْصَ غَرَائِزُ شَتَّى يَجْمَعُهَا سُوءُ الظَّنِّ بِاللَّهِ» [۱۰] «بخل و ترس و حرص، غرائز متعددی هستند که سوءظن به خدای بزرگ،

آن ها را جمع می کند.»

از این روایت پرمعنی، می توان به ریشه بسیاری از ترس هایمان پی برد و فهمید که ضعف در باور به پروردگار و تأثیرگذاری او در عالم، انسان را به ورطه بی اعتمادی به خدای سبحان سوق می دهد و در پیشامدهای پیش رویش به خداوند و خواست او - پناه بر خدا - سوءظن پیدا می کند و در نتیجه به این ویژگی های ناپسند مبتلا می شود. ریشه دیگر ترس که گویا به همان عامل اول یعنی ضعف ایمان بازمی گردد، کمبود و تزلزل شخصیتی است که یقین را در وجود انسان کم رنگ می کند.

- ضعف شخصیت:

امیرالمؤمنین علی (ع) می فرماید:

«شِدَّةُ الْجُبْنِ مِنْ عَجْزِ النَّفْسِ وَ ضَعْفِ الْيَقِينِ» [۱۱]

«شدت ترس از ناتوانی روحی و ضعف یقین

سرچشمه می گیرد.»

از این بیان زیبا می فهمیم، هر قدر که نفس و شخصیت انسان کمبود و ناتوانی داشته باشد و البته از یقین ضعیف تری برخوردار باشد، به همان میزان، ترس در وجود او پررنگ تر می شود و او را از اقدام شجاعانه باز می دارد.

ترس ممدوح و ترس مذموم

ترسی که قرآن و روایات به آن سفارش می کنند و آن را سبب ارتقای روحی انسان و شایسته پاداش برمی شمردند، متعدد است. در اینجا به دو مورد مهم اشاره می کنم:

- ترس از پروردگار و جایگاه او:

«إِنَّمَا ذَلِكُمُ الشَّيْطَانُ يُخَوِّفُ أَوْلِيَاءَهُ فَلَا تَخَافُوهُمْ وَ خَافُونَ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ» [۱۲] (تنها آن شیطان است که دوستانش را می ترساند؛ پس از آن ها نترسید و از من بترسید اگر ایمان دارید).

در این آیه، خداوند مؤمنان را به ترس از خود



کسی که به جای ترس از مردم، ترس از خدا او را مشغول کرده است.»

- به طور کلی، ترس از غیر خدا

و نیز امام صادق (ع) می‌فرماید: «إِنَّ الْمُؤْمِنَ وَلِيُّ اللَّهِ، يُعِينُهُ وَيُضَعِّعُ لَهُ، وَ لَا يَقُولُ عَلَيْهِ إِلَّا الْحَقُّ، وَ لَا يَخَافُ غَيْرَهُ» [۱۹] «همانا مؤمن دوست خداست که او را مدد می‌رساند و برای او کار می‌کند و نسبت به او جز حقیقت را نمی‌گوید و از غیر او نمی‌ترسد.»

سؤال: مگر خدا ترس دارد؟

سؤالی که اینجا مطرح می‌شود این است که ترس از خدا به چه معناست؟ مگر خداوند موجود ترسناکی است که باید از آن بترسیم؟

پاسخ این است که ترس از خدا در حقیقت ترس از مجازات اوست؛ و باید بدانیم که مجازات پروردگار چیزی جز بازگشت آثار و عواقب اعمال خودمان چیز دیگری نیست. چون خداوند راه درست و راه نادرست و پایان و مقصد هریک را قرار داده و به بندگان از طریق فرستادگانش حقایق را بیان کرده و هشدارهای لازم را داده است و در نهایت حق انتخاب را به دست بندگان سپرده است. پس کسی که راه کویر برهوت را در پیش می‌گیرد، نباید انتظار داشته باشد که سر از جنگل‌های سرسبز دربیآورد.

سید احمد الحسن در این باره می‌گوید:

«خداوند در همه چیز عادل است؛ بلکه او اهل احسان و کرامت است تا حدی که نمی‌توانیم کرامت و احسانش را بفهمیم و این‌گونه نیست که فقط عادل باشد. برای همین او هیچ‌کس را آزار و عذاب نمی‌دهد، بلکه شدیدترین عقوبتش این است که اختیار و انتخاب خود انسان را به او بدهد، که البته معمولاً هلاکت ابدی انسان در همان است.» [۲۰]

از این‌رو، ما باید از خودمان و انتخابمان بترسیم که در صورتی که پایمان را کج بگذاریم، با نتیجه انتخابمان مواجه خواهیم شد و آثار بد عملکرد خودمان دامن‌گیرمان می‌شود.

فرامی‌خواند و آن را نشانه ایمان معرفی می‌کند. همچنین امام صادق (ع) می‌فرماید:

«خَفِيَ اللَّهُ كَأَنَّكَ تَرَاهُ فَإِنْ كُنْتَ لَا تَرَاهُ فَإِنَّهُ يَرَاكَ، فَإِنْ كُنْتَ تَرَاهُ فَإِنَّهُ لَا يَرَاكَ فَقَدْ كَفَرْتَ وَإِنْ كُنْتَ تَعْلَمُ أَنَّ يَرَاكَ ثُمَّ اسْتَتَرْتَ عَنِ الْمَخْلُوقِينَ بِالْمَعَاصِي وَبَرَزْتَ لَهُ بِهَا فَقَدْ جَعَلْتَهُ فِي حَدِّ أَهْوَنِ النَّاطِرِينَ إِلَيْكَ» [۱۳] «چنان از خدا بترس که گویا او را می‌بینی و اگر تو او را نمی‌بینی، او تو را می‌بیند، اگر معتقد باشی که او تو را نمی‌بیند، کافر شده‌ای؛ و اگر بدانی او تو را می‌بیند، سپس گناهت را از مخلوقات بیوشانی و در مقابل او آشکار کنی، او را پست‌ترین بیننده خود به حساب آورده‌ای.»

(وَأَمَّا مَنْ خَافَ مَقَامَ رَبِّهِ وَنَهَى النَّفْسَ عَنِ الْهَوَىٰ فَإِنَّ الْجَنَّةَ هِيَ الْمَأْوَىٰ) [۱۴] (و اما کسی که از مقام پروردگارش ترسیده و نفس خویش را از هوا بازداشته، پس بهشت جایگاه اوست).

و نیز می‌فرماید: (وَلِمَنْ خَافَ مَقَامَ رَبِّهِ جَنَّاتٌ) [۱۵] (برای کسی که از مقام پروردگارش بترسد دو بهشت است).

- ترس از آخرت

(إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً لِّمَنْ خَافَ عَذَابَ الْآخِرَةِ ذَلِكَ يَوْمٌ مَّجْمُوعٌ لَهُ النَّاسُ وَذَلِكَ يَوْمٌ مَّشْهُودٌ) [۱۶] (در آن برای کسانی که از عذاب آخرت بیمناک‌اند عبرتی است، آن روز که مردم گرد آورده شوند؛ و آن، روز مشهود است).

اما برخی از موارد ترس که در قرآن و روایات مورد نکوهش قرار گرفته و از آن نهی شده است:

- ترس از شیاطین

(إِنَّمَا ذَلِكُمُ الشَّيْطَانُ يُخَوِّفُ أَوْلِيَاءَهُ فَلَا تَخَافُوهُمْ ...) [۱۷] (تنها آن شیطان است که دوستانش را می‌ترساند؛ پس از آن‌ها نترسید...).

- ترس از مردم

رسول خدا (ص) می‌فرماید: «طُوبَى لِمَنْ شَغَلَهُ خَوْفُ اللَّهِ عَنِ خَوْفِ النَّاسِ» [۱۸] «خوشا به حال



ترس و توحید

روشن است که آنچه شایسته ترسیدن است آن حقیقتی است که همه توان و نیرو و تأثیرگذاری‌ها به دست اوست و او کارهای درست و نادرست و نتیجه و آثار آن را مقرر کرده و از طریق وحی و فرستادگانش برای ما بیان کرده که اگر انسانی راه درست را پیش بگیرد و کارهای شایسته انجام دهد، به نتیجه درست می‌رسد و اگر راه نادرست را در پیش بگیرد، نتیجه بد آن را خواهد دید.

(فَالْهَمَّهَا فَجُورَهَا وَتَقْوَاهَا * قَدْ أَفْلَحَ مَنْ زَكَّاهَا * وَقَدْ خَابَ مَنْ دَسَّاهَا) [۲۱] (پس پلیدکاری و درست‌کاری‌ها را به او الهام کرد * هرکس در پاکی آن کوشید رستگار شد * و هرکس در آلودگی‌اش کوشید زیان‌کار شد).

بنابراین ما باید از عدالت خداوند و به بیان روشن‌تر از انتخاب و عملکرد خودمان بترسیم که به‌خاطر پا گذاشتن بر روی حقیقت و کج‌روی دچار مجازات پروردگار شویم؛ و مجازات خدا در حقیقت همان نتیجه زشت‌کاری‌های خود ماست. و لذا نباید از چیزهای موهوم که هیچ تأثیرگذاری در عالم - بدون اذن پروردگار - ندارند، به‌راسیم، چه شیاطین و چه طواغیت و جباران.

خدای متعال می‌فرماید:

(إِنَّمَا ذَلِكُمُ الشَّيْطَانُ يُخَوِّفُ أَوْلِيَاءَهُ فَلَا تَخَافُوهُمْ وَ خَافُونَ إِن كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ) [۲۲] (تنها آن شیطان است که دوستانش را می‌ترساند؛ پس از آن‌ها نترسید و از من بترسید اگر ایمان دارید).

سؤال آنکه اینجا مطرح می‌شود این است: خطراتی که انسان در این دنیا با آن مواجه می‌شود و ترس آسیب دیدن از آن تمام وجودش را پر می‌کند، مانند ترس از حیوانات درنده و موزی و... این موارد چه جایگاهی در دین الهی دارند و آیا با توحید پروردگار جمع می‌شوند یا خیر؟ شخصی همین مسئله را از سید احمد الحسن می‌پرسد که آیا جایز است انسان از حیوانات موزی مانند عقرب و شیر بترسد و آیا این ترس، همان شرک پنهان است؟ سید احمد الحسن در پاسخ می‌گوید:

«قطعاً ترس از غیر خداوند سبحان و متعال با توحید جمع نمی‌شود و شرک خفی (پنهان) محسوب می‌گردد، همان‌گونه که حق تعالی فرموده است: (وَمَا يُؤْمِنُ أَكْثَرُهُمْ بِاللَّهِ إِلَّا وَهُمْ مُشْرِكُونَ) (و بیشترشان به خدا ایمان نیاورند مگر با شرک).» [۲۳]

با این بیان، سید احمد الحسن مرز میان ترس موحدانه از ترس مشرکانه را ترسیم می‌کند: «ترس از غیر خداوند سبحان با توحید جمع نمی‌شود؛ اما در ادامه بیان می‌کند که ممکن است انسان موحد از حیوانات وحشی و موزی بترسد، و شرک پنهان هم محسوب نشود، حتماً می‌پرسید چگونه؟ ایشان در ادامه به این سؤال پاسخ می‌دهد:

«ولی ممکن است انسان مؤمن موحد از عقرب و شیری که در راه با او برخورد کرده یا آن‌ها را دیده است یا هر جنبنده‌ای که ببیند و احتمال بدهد آزاری به او می‌رساند، بترسد بدون این‌که این ترس وی، شرک خفی محسوب گردد. این در صورتی محقق می‌شود که انسان بترسد از این‌که این موجود به مشیت خداوند و با حول و قوه الهی بر او مسلط شود و وی را آزار رساند؛ چراکه در حق خداوند سبحان و متعال مقصر بوده و مستحق عذاب دنیوی است، چه برسد به عذاب اخروی.

اگر ترس و خوف به این شکل باشد، ممدوح و پسندیده است؛ زیرا ترس از عقوبت دنیوی خداوند سبحان و متعال است؛ ولی آن‌کس که از این‌ها نمی‌ترسد و می‌پندارد به‌خاطر کرامتش بر خداوند یا فضلش یا دینش یا خلقتش یا عبادتش، این جاندار بر او مسلط نمی‌شود و او را اذیت نمی‌کند، چنین شخصی مشرک و عبادت‌کننده نفس خویش است و دچار عجب و خودپسندی است...» [۲۴]

از بیان سید احمد الحسن، روشن می‌شود که ترس اگر از امر حقیقی نشئت گرفته باشد، ترس پسندیده‌ای است و مجازات پروردگار نیز به دلیل کارهای ناشایستی است که مرتکب شده است؛ و این‌که فرد خود را مستحق مجازات بداند و از عجب و خودپسندی در پیشگاه خدا دوری کند.



زمانی که انسان به فتح مبین نائل گردد که در این حالت به حقیقت و کنه پروردگار توجه می‌شود و این عبادت حقیقی است که نه خوفی برای انسان باقی می‌ماند و نه اثری.

لذا ما در دعای افتتاح برای قائم آل محمد (ع) درخواست فتح می‌کنیم تا خوف او به امنیت مبدل گردد:

«اللَّهُمَّ وَصِّلْ عَلَى وَلِيِّ أَمْرِكَ الْقَائِمِ الْمُؤَمَّلِ، وَالْعَدْلِ الْمُنتَظَرِ، وَخُفِّهِ بِمَلَائِكَتِكَ الْمُقَرَّبِينَ، وَأَيِّدْهُ بِرُوحِ الْقُدْسِ يَا رَبَّ الْعَالَمِينَ. اللَّهُمَّ اجْعَلْهُ الدَّاعِيَ إِلَى كِتَابِكَ، وَالْقَائِمَ بِدِينِكَ، اسْتَخْلِفْهُ فِي الْأَرْضِ كَمَا اسْتَخْلَفْتَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِ، مَكِّنْ لَهُ دِينَهُ الَّذِي ارْتَضَيْتَهُ لَهُ، أَتَدْلُهُ مِنْ بَعْدِ خَوْفِهِ أَمْنًا، يَغْبِطَكَ لَا يُشْرِكُ بِكَ شَيْئًا. اللَّهُمَّ أَعِزَّهُ وَأَعِزِّرْ بِهِ، وَأَنْصُرْهُ وَأَنْتَصِرْ بِهِ، وَأَنْصُرْهُ نَصْرًا عَزِيزًا، وَافْتَحْ لَهُ فَتْحًا يَسِيرًا، وَاجْعَلْ لَهُ مِنْ لَدُنْكَ سُلْطَانًا نَصِيرًا.» [۲۶]

«خدایا، و بر ولی امرت، آن قائم آرزوشده و دادگستر مورد انتظار صلوات فرست... و ترسش را به امنیت تغییر ده تا با اخلاص کامل تو را بپرستد. خدایا، او را عزت بده و به واسطه او به دیگران عزت ببخش، و یاری‌اش کن و به وسیله او پیروزی عنایت کن، و با مدد عزت‌مندانه یاری‌اش ده؛ و فتح آسان برایش قرار بده و از پیش خود برای او سلطنتی پیروزی‌آفرین قرار ده.»

ترس رسولانه

در قرآن کریم و روایات، ماجراهایی از ترس و فرار پیامبران و اوصیای ایشان (ع) بیان شده که برای بسیاری از خوانندگان پرسش‌هایی را مطرح می‌کند؛ پرسش‌هایی که چه بسا تا به امروز پاسخ مناسبی به آن‌ها داده نشده باشد.

مانند ترس پیامبر خدا موسی (ع) پس از این که خداوند به او بازگشت به مصر را فرمان می‌دهد: (إِذْهَبْ إِلَى فِرْعَوْنَ إِنَّهُ طَغَىٰ) [۲۷] (به سوی فرعون برو که او سرکشی کرده است).

موسی در پاسخ می‌گوید: (قَالَ رَبِّ إِنِّي قَتَلْتُ مِنْهُمْ نَفْسًا فَأَخَافُ أَنْ يَقْتُلُونِ) [۲۸] (موسی گفت: پروردگارم، من از آن‌ها یک نفر را کشته‌ام؛ پس

ولی ترس از آسیب دیدن به خودی خود و بدون در نظر گرفتن این حقیقت، شرک پنهان است و از انسان موحد سر نمی‌زند.

ترس و پرستش آزادگان

برخی گمان می‌کنند نباید خداوند را از روی ترس از مجازات او عبادت کرد. آنان به روایتی از اهل بیت (ع) استناد می‌کنند که عبادت از روی ترس از آتش، عبادت بردگان است و معنای آن را این چنین تفسیر می‌کنند که آزادگان از آتش عذاب خدا نمی‌ترسند، درحالی که این گمان باطلی است.

سید احمد الحسن در این باره می‌گوید: «عبادت آزادگان، به این معنا نیست که آن‌ها از آتش خدا و از خشم خدا نمی‌هراسند و به بهشت خدا و ثواب الهی امید ندارند. کسی که خداوند را از روی عشق، شوق و سپاس‌گزاری یا ستایش عبادت می‌کند، چطور ممکن است از خداوند سبحان و متعال ترسد؛ درحالی که او عبد است و حقیقت عبودیت او با ظلمت و عدم یعنی همان منیتی که از او جدا نیست آمیخته است و این گناه او است که همواره ملازم و همراهش است: (مَا تَقَدَّمَ مِنْ ذَنْبِكَ وَ مَا تَأَخَّرَ) (گناه گذشته و آینده‌ات). پس چگونه از خدا ترسد و حال آن که او گنهکار مقصر است؟ (وَلَوْلَا فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْكُمْ وَرَحْمَتُهُ مَا زَكَا مِنْكُمْ مِّنْ أَحَدٍ أَبَدًا) (و اگر فضل و رحمتی که خدا بر شما ارزانی داشته است نمی‌بود، هیچ‌یک از شما هرگز روی پاکی نمی‌دید).

این در صورتی است که بنده، گناه و معصیتی نداشته باشد و از لغزش‌ها معصوم و در امان باشد، که در این صورت شایسته اوست که از ترس خدا اندامش به لرزه درافتد، چه برسد به معصیت‌کاران جنایت‌کار! [۲۵]

پس روشن شد که ترس از خداوند به دلیل گناه و تقصیر دائمی انسان، با پرستش خدای یکتا منافاتی ندارد؛ و این ترس از انسان جدا نمی‌شود، مادامی که ظلمت نفس در صفحه وجودش باقی است. البته از آنجایی که این پرستش با طمع رسیدن به کمال و رفع نقص است، عبادت حقیقی نیست؛ تا



نه از زمین.

کفشی از جنس خر مرده

- ماجرای کفش موسی (ع)

برای این که ماجرای ترس حجت‌های الهی را به درستی درک کنیم، باید به کلامی از سید احمد الحسن مراجعه کنیم که درباره تفسیر آیه (فَاخْلَعْ نَعْلَيْكَ إِنَّكَ بِالْوَادِ الْمُقَدَّسِ طُوًى) [۳۲] (پس کفش‌هایت را به درآر که تو در وادی مقدس طوی هستی) بیان شده است. در این باره از ایشان می‌پرسند که منظور از این آیه چیست؟

در پاسخ می‌گوید: «کفش (نعل) از پای انسان محافظت می‌کند، ولی در عین حال از سرعت سیر او نیز می‌کاهد. منظور خداوند سبحان و متعال فقط یک جفت کفش مادی، که از سرعت سیر او برای رسیدن به درختی که از آنجا با وی صحبت شد، نبود، بلکه علاوه بر آن، خداوند سبحان از موسی (ع) خواست هرچه را از سرعت سیرش به خداوند سبحان می‌کاهد از خودش دور کند. خداوند سبحان از موسی (ع) خواست که حب و دوستی غیر خدا را به کناری نهد و هر ترسی از غیر خدا را از دلش بیرون کند؛ هیچ ترس و خوفی جز خداوند سبحان و متعال نداشته باشد و حب و دوستی‌اش به هر انسانی فقط از طریق خدا و از خلال حب و دوستی خداوند سبحان و متعال باشد.» [۳۳]

سید احمد الحسن بیان می‌کند که بین ترس از غیر خدا و کفش شباهت وجود دارد؛ و وجه شباهت این است که هر دو انسان را از شر و آسیب حفظ می‌کنند، اما سرعت سیر انسان را کم می‌کند. پس باید هر انسان سالکی به سوی خداوند، همانند موسی (ع) از این ترس که سرعت حرکت او در عوالم قدس را کم می‌کند، از پای دل بگند و از خود دور کند. سید احمد الحسن در ادامه می‌گوید:

«ترس از طاغوتیانی همچون فرعون از صفات علمای بی‌عمل است؛ کسانی که قلب‌هایشان مالا مال از ترس طاغوتیان است یا همان گونه

می‌ترسم مرا بکشند».

اینجا می‌بینیم که حضرت موسی (ع) به عنوان پیامبر برگزیده الهی به روشنی از ترس کشته شدن به دست طواغیت سخن می‌گوید، و این سؤال را به ذهن می‌آورد که چگونه این ترس با توحید این پیامبر بزرگ الهی جمع می‌شود. در مورد قائم آل محمد (ع) هم در روایات ما آمده که او مانند موسی (ع) از ترس کشته شدن از قوم خود فرار کرده و زمانی که باز می‌گردد آیه‌ای از قرآن را می‌خواند که به فرار موسی از قومش اشاره دارد.

امام صادق (ع) می‌فرماید: «إِذَا قَامَ الْقَائِمُ (ع) قَالَ: فَقَرَزْتُ مِنْكُمْ لَمَّا خَفْتُكُمْ فَوَهَبَ لِي حُكْمًا وَ جَعَلَنِي مِنَ الْمُرْسَلِينَ» [۲۹] «هنگامی که قائم (ع) قیام می‌کند، می‌گوید: پس زمانی که از شما ترسیدم، از نزدتان گریختم؛ پس خدا به من حکم داد و مرا از فرستادگان قرار داد.»

در روایت دیگر، چرایی غیبت قائم را خوف از قتل بیان کرده است. عَنْ زُرَّارَةَ قَالَ: «إِنَّ لِلْقَائِمِ غَيْبَةً قَبْلَ ظَهْوَرِهِ قُلْتُ وَلِمَ قَالَ يَخَافُ الْقَتْلَ» [۳۰] زراره روایت می‌کند که حضرت فرمود: «برای قائم قبل از ظهورش غیبتی است.» عرض کردم: «چرا؟» حضرت فرمود: «از کشته شدن می‌ترسد.»

همچنین امام باقر (ع) می‌فرماید: «قائم آل محمد (ع) برای مردم پس از ظهورش می‌خواند:

«يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّا نَسْتَنْصِرُ اللَّهَ فَمَنْ أَجَابَنَا مِنَ النَّاسِ فَإِنَّا أَهْلُ بَيْتِ نَبِيِّكُمْ مُحَمَّدٍ ... فَقَدْ أَخِفْنَا وَ ظَلَمْنَا وَ طَرَدْنَا مِنْ دِيَارِنَا وَ أَبْنَائِنَا ...» [۳۱] «ای مردم، ما از خدا طلب یاری می‌کنیم؛ هرکسی از مردم که ما را اجابت می‌کند همانا ما اهل بیت پیامبران محمد (ص) هستیم... پس ما ترسانده شدیم و به ما ظلم شد و از سرزمین و فرزندانمان طرد شدیم...»

با توجه به این متون دینی، همین قدر می‌فهمیم که اولیای خدا ترسی در دل دارند که باکی از بیانش ندارند؛ ولی در ادامه روشن خواهد شد که ترس آنان از آسمان ناشی شده



پاسخ ناتوانند و در چنین مواردی تنها دستاویزشان خدشه در سند روایات است؛ و این که به اندک بهانه‌ای گنجینهٔ احادیث اهل بیت (ع) را کنار بزنند. سید احمد الحسن در تفسیر این آیه و توضیح روایت امام صادق (ع)، بیان می‌کند که ترس از طاغوت ویژگی علمای بی‌عمل است که به علم خویش عمل نمی‌کنند و از طاغوت می‌ترسند؛ و طبق آیات و روایات، علمای بی‌عمل را به خران تشبیه نموده‌اند. پس امام صادق (ع) درصدد بیان این مطلب است که ترس از غیرخدا به کفشی می‌ماند که بر پای دل است و این کفش از جنس صفات علمای بی‌عمل است، چون آن‌ها همان خران مرده‌اند.

- دفاع از موسی

سیداحمدالحسن در بیان این که این آیه نه‌تنها برای موسی (ع) بلکه برای هر سالکی است که می‌خواهد به آستان قدس الهی باریابد، می‌گوید: «خداوند سبحان و متعال به موسی می‌فرماید: تو به ساحت قدس الهی رسیده‌ای (لا تَخَافَ دَرْكًا وَ لَا تَخْشَى) (مترس که بر تو دست یابند و بیم به دل راه مده)؛ زیرا کسی که از تو دفاع می‌کند، خداوند است. تو اکنون در ساحت قدس الهی هستی، وادی مقدس طوی؛ و موسی (ع) بعد از این که به ساحت قدس الهی رسید، هیچ‌گونه ترسی از طاغوت نداشت. در این خطاب الهی، درس و تعلیمی از سوی خداوند سبحان و متعال برای هر انسانی که بخواهد وارد ساحت قدس الهی شود (الوادی المقدس طوی) وجود دارد؛ در وهلهٔ اول باید شایستگی ورود به این ساحت مقدس را داشته باشد، ترس طاغوتیانی همچون فرعون را از دل خود بیرون کند و به این یقین برسد که کسی که از او دفاع می‌کند، خداوند سبحان و متعال است که بر همه چیز تواناست، آن هم در برابر کسانی که هیچ قدرتی بر هیچ چیزی ندارند. آنچه از حضرت موسی که وارد ساحت قدسی شده، خواسته شده این است که ترس از غیرخدا را حتی

که خداوند سبحان در قرآن آن‌ها را با نام «خران» نامیده است.

خداوند متعال می‌فرماید:

(مَثَلُ الَّذِينَ حُمِّلُوا التَّوْرَةَ ثُمَّ لَمْ يَحْمِلُوهَا كَمَثَلِ الْجِمَارِ....) [۳۴] (مَثَل کسانی که آن‌ها را حامل تورات کردند، سپس حامل تورات نشدند مَثَل آن خراست).

خداوند متعال می‌فرماید:

(إِنَّ أَنْكَرَ الْأَصْوَاتِ لَصَوْتُ الْحَمِيرِ) [۳۵] (که بدترین آوازه‌ها، بانگ خران است).
و همچنین: (كَأَنَّهُمْ حُمُرٌ مُسْتَنْفِرَةٌ) [۳۶] (گویی آن‌ها خرانی رمیده‌اند).

از حضرت صادق (ع) در خصوص تفسیر این خطاب الهی به موسی (ع) نقل شده است: «فَأَخْلَعَ نَعْلَيْكَ» «چون از پوست خر مرده بوده است» [۳۷] و منظور امام صادق (ع) چیزی جز بیان این صفت نبوده است؛ ترس از طاغوت‌ها در نفس، که از صفات علمای بی‌عمل یا همان خران است؛ و منظور امام صادق (ع) این نبود که بعد از وارد شدنش به ساحت قدسی الهی، موسی (ع) ترسی از فرعون در دل خود داشت! [۳۸]

- برتری علم آل محمد (ع) بر دیگران

در تفسیر این آیه، دو دسته روایت وجود دارد که هر دو روایت را شیخ صدوق در کتاب‌های خود نقل کرده است؛ یکی همین روایت شریف از امام صادق (ع) است که در آن بیان شده به پای حضرت موسی (ع) کفشی از جنس خر مرده بوده است و شیخ صدوق این روایت را در کتاب «من لایحضره الفقیه» خود نقل کرده است. و روایت دیگر به نقل از امام مهدی (ع) است که در کتاب «کمال‌الدین و تمام‌النعمه» خود نقل نموده است. [۳۹] در روایت امام مهدی (ع)، به‌صراحت از این باور نهی شده که کسی گمان کند به پای موسی کفشی از جنس مردار بوده و معتقد به آن را کافر به نبوت موسی و به خداوند معرفی نموده است. با جست‌وجوی ساده‌ای در تفاسیر می‌توان به‌روشنی مشاهده کرد که این بینوایان از



خاتمه

با توجه به مطالب ارائه شده متوجه می شویم که ترس مانند سایر احساساتی که در انسان وجود دارد، در صورتی که تحت کنترل انسان در نیاید، کارآیی انسان را محدود و منحرف کرده و به پرتگاه سقوط و عدم ایستادگی همراه با حق خواهد کشاند؛ لذا انسان باید با عقل و قدرت اراده خود، آن را در اختیار بگیرد تا بتواند در جای مناسب از آن بهره برد و با تهور و بی باکی بیجا خود و دیگران را در معرض هلاکت قرار ندهد. در این مقاله، به طور مشخص دو مورد از سازگاری ترس و توحید بیان شد؛ مورد اول ترسی است که از روی حیا در پیشگاه خداست و این ترس توحیدی و بسیار پسندیده است. به بیان ساده، انسان موحد دائماً خود را مقصر و گنهگار و مستحق مجازات پروردگار می بیند، لذا در صورتی که با حیوانات وحشی یا جانوران آزارگر و... مواجه شود، از مجازات پروردگار به واسطه این آفریدگان می ترسد و این ترس نه تنها مذموم نیست، بلکه نترسیدن از آن - به این تصور که به خاطر جایگاه محترمش در پیشگاه خدا، هرگز مورد آسیب قرار نمی گیرد - عجب و خودپسندی است و لذا بسیار نکوهیده است.

مورد دوم هم ترسی است که فرستاده های خدا مانند موسی (ع) در دل داشتند؛ ترسی که از عدم موفقیت در انجام رسالتشان بوده نه صرفاً برای حفاظت از خودشان؛ به بیان دیگر، آن ها از خود محافظت می کردند به دلیل محفوظ ماندن برای انجام مأموریت الهی که بر عهده اش گذاشته شده است. به این ترتیب، امام مهدی (ع) وقائم آل محمد (ع) نیز به امر خداوند برای حفظ شدن از طواغیت پنهان می شوند و این برای اجرای صحیح رسالت الهی شان ضروری است؛ تا جهان را برای روز داوری مهیا نموده و با برپایی حاکمیت خدا عدالت را بر روی زمین بگسترانند (فَاللَّهُ خَيْرَ حَافِظٍ وَهُوَ أَرْحَمُ الرَّاحِمِينَ). [۴۳]

اگر به اندازه ذره کوچکی باشد، از خودش دور کند و سپس قلبش را فقط از ترس خداوند سبحان و متعال لبریز نماید. [۴۰]

پس روشن شد این تصور که موسی از طاغوت زمانش یعنی فرعون و سپاه او می ترسید، تصویری اشتباه است که اگر چنین بود، به پیشگاه قدس الهی و وادی مقدس بار نمی یافت؛ پس مراد از ترس موسی (ع) چه بود؟!

- فصل الخطاب

سید احمد الحسن در نهایت، آیاتی از قرآن را که به ترس موسی (ع) از فرعونیان اشاره دارد، می آورد و به تبیین آن می پردازد:

«اما در مورد این سخن موسی (ع): (وَلَهُمْ عَلَيَّ ذَنْبٌ فَأَخَافُ أَنْ يَقْتُلُونِ) [۴۱] (و بر من به گناهی ادعایی دارند؛ می ترسم که مرا بکشند)، موسی (ع) از رسالت الهی که بر عهده اش بوده است بیم داشت و نه بر جان خویشتن؛ او ترس از آن داشت که قبل از این که رسالت الهی ای که بر عهده وی بود به پایان برساند، کشته شود، ولی هنگامی که ندای خداوند متعال را در پاسخ شنید (كَلَّا فَاذْهَبَا بِآيَاتِنَا إِنَّا مَعَكُمْ مُسْتَمِعُونَ) (گفت: هرگز. آیات مرا هر دو نزد آن ها ببرید، ما نیز با شما هستیم و گوش فرامی دهیم)، موسی به سرعت نزد طاغوت زمانش رفت و رسالت را به او و بنی اسرائیل ابلاغ کرد و به فضل خداوند قادر بر همه چیز، تبلیغ رسالتش را به پایان رسانید. [۴۲]

همان طور که مشاهده کردیم، سید احمد الحسن با تبیین درست آیات الهی و ترسیم صحیح ماجرا، ترس موسی (ع) را توحیدی معنا می کند و می گوید ترس او از بابت بر زمین ماندن رسالت الهی خویش بوده، نه از روی خودخواهی و حفظ جان؛ و از همین جا ترس حجت های خدا از جمله امام حسین (ع) و امام مهدی (ع) نیز روشن می گردد.



در نهایت، نکته درس آموز از این ماجرا این است که با وجود این که انصار قائم (ع) به بخشی از ترس از طواغیت امتحان می شوند، با این حال نباید ترس بهانه ای برای یاری نکردن از حق قرار بگیرد؛ چنان که در طول تاریخ ترس از طاغوت ها سبب تنها ماندن حجت های الهی گشته، همان طور که دکتر علاء سالم در کتاب ارزشمند «روز حسین (ع)» ترس کوفیان را سبب تنها گذاشتن اباعبدالله الحسین (ع) و مسلم بن عقیل برشمردند. [۴۴]

و امروز هم یمانی آل محمد (ص) همین هشدار را با صدای رسا بیان نموده است:

«افبالتيقة تعتذرون عن خذلان آل محمد ام بالخوف ام بقلّة العدد...» [۴۵] «آیا با تقیه از بی یاور رها کردن آل محمد عذر و بهانه می آورید یا با ترس یا با کمی تعداد؟...»

به همین خاطر، مطلوب این است که ترس را کنار بگذاریم و با شجاعت از حجت الهی حمایت کنیم و ترس و تقیه را بهانه ای برای یاری نکردن قرار ندهیم؛ بلکه آن را ابزاری برای حفاظت از خویش در جهت استمرار عمل به کار بریم؛ همچنان که سید احمد الحسن بیان می کند:

«أما التقيّة، فهي أن يحافظ المؤمن على حياته لينصر الحق، وليس أن يحافظ على حياته فقط لأجل الحفاظ عليها، فخذلان الحق ليس من التقيّة في شيء...» [۴۶] «اما تقیه برای این است که مؤمن بر حیاتش محافظت کند تا حق را یاری نماید، نه این که بر حیاتش محافظت کند تنها برای حفظ حیات خویش؛ پس یاری نکردن حق از تقیه نیست...»

بنابراین مرز ترس موحدانه و مشرکانه یک امر باطنی و درونی است؛ و باید بدانیم که تنها خداوند از دل های بندگان آگاه است... والحمد لله وحده

منابع:

- [۱] سورة قصص، آیه ۲۱.
- [۲] شیخ مفید، الإرشاد فی معرفة حجج الله على العباد، ج ۲، ص ۳۵.
- [۳] سورة شعراء، آیه ۱۴.
- [۴] سورة شعراء، آیه ۲۱.
- [۵] شیخ صدوق، کمال الدین، ج ۱، ص ۳۲۸.
- [۶] شیخ طوسی، الغیبة، ج ۱، ص ۳۳۲.

- [۷] سورة یونس، آیه ۶۲.
- [۸] سورة بقره، آیه ۱۵۵.
- [۹] لودو، جوزف، مغز هیجانی: بنیان های اسرار آمیز زندگی هیجانی، ترجمه ج. احدی، ح. زارع، و م. سعیدی، تهران: نشر رشد، ۱۳۹۷. (با موضوع بررسی علمی نقش مغز به ویژه آمیگدالا در ایجاد و کنترل ترس، واکنش های فیزیولوژیکی و هورمونی بدن).
- [۱۰] سید رضی، نهج البلاغه، ج ۱، ص ۴۲۶.
- [۱۱] آمدی، غرر الحکم، ج ۱، ص ۴۱۴.
- [۱۲] سورة آل عمران، آیه ۱۷۵.
- [۱۳] مجلسی، بحار الأنوار، ج ۷۰، ص ۳۸۶.
- [۱۴] سورة نازعات، آیات ۴۰-۴۱.
- [۱۵] سورة الرحمن، آیه ۴۶.
- [۱۶] سورة هود، آیه ۱۰۳.
- [۱۷] سورة آل عمران، آیه ۱۷۵.
- [۱۸] مجلسی، بحار الأنوار، ج ۳۲، ص ۱۲۶.
- [۱۹] شیخ صدوق، الأمالی، ج ۱، ص ۴۲۲.
- [۲۰] احمد الحسن، عقاید اسلام، ص ۳۵.
- [۲۱] سورة شمس، آیات ۸-۱۰.
- [۲۲] سورة آل عمران، آیه ۱۷۵.
- [۲۳] احمد الحسن، متشابهات، ج ۲، پرسش ۶۰.
- [۲۴] احمد الحسن، متشابهات، ج ۲، پرسش ۶۰.
- [۲۵] احمد الحسن، متشابهات، ج ۳، سؤال ۹۷.
- [۲۶] شیخ طوسی، مصباح المتهجد، ج ۲، ص ۵۷۷.
- [۲۷] سورة نازعات، آیه ۱۷.
- [۲۸] سورة قصص، آیه ۳۳.
- [۲۹] شیخ صدوق، کمال الدین، ج ۱، ص ۳۲۸.
- [۳۰] شیخ طوسی، الغیبة، ج ۱، ص ۳۳۲.
- [۳۱] نعمانی، الغیبة، ج ۱، ص ۲۷۹.
- [۳۲] نعمانی، الغیبة، ج ۱، ص ۲۷۹.
- [۳۳] احمد الحسن، پاسخ های روشن گر، ج ۲، سؤال ۶۰.
- [۳۴] سورة جمعه، آیه ۵.
- [۳۵] سورة لقمان، آیه ۱۹.
- [۳۶] سورة مدثر، آیه ۵۰.
- [۳۷] شیخ صدوق، من لا یحضره الفقیه، ج ۱، ص ۲۴۸.
- [۳۸] احمد الحسن، پاسخ های روشن گر، ج ۲، سؤال ۶۰.
- [۳۹] شیخ صدوق، کمال الدین و تمام النعمة، ج ۲، ص ۴۵۴.

«...فَأَخْبِرْنِي يَا إِبْنِ رَسُولِ اللَّهِ عَنْ أَمْرِ اللَّهِ لِيَبَيِّنَهُ مُوسَى عَلَيْهِ السَّلَامُ فَأَخْلَعَ نَعْلَيْكَ إِنَّكَ بِالْوَادِ الْمُقَدَّسِ طَوًى فَإِنَّ فَهَاءَ الْفَرِيقَيْنِ يَزْعُمُونَ أَنَّهَا كَانَتْ مِنْ إِبَابِ الْمَنِيَّةِ فَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ مَنْ قَالَ ذَلِكَ فَقَدْ افْتَرَى عَلَى مُوسَى وَاسْتَجْهَلَ فِي بُتُوتِهِ لِأَنَّهُ مَا خَلَا الْأَمْرُ فِيهَا مِنْ خَطِيئَتَيْنِ إِمَّا أَنْ تَكُونَ صَلَاةُ مُوسَى فِيهِ لَا جَائِزَةَ أَوْ غَيْرَ جَائِزَةٍ فَإِنْ كَانَتْ صَلَاتُهُ جَائِزَةً جَارَ لَهُ لُبْسُهُمَا فِي تِلْكَ الْبُقْعَةِ وَإِنْ كَانَتْ مُقَدَّسَةً مُظَهَّرَةً فَلَيْسَتْ بِأَقْدَسَ وَأَظْهَرَ مِنَ الصَّلَاةِ وَإِنْ كَانَتْ صَلَاتُهُ غَيْرَ جَائِزَةٍ فِيهِمَا فَقَدْ أُوجِبَ عَلَى مُوسَى أَنَّهُ لَمْ يَعْرِفِ الْخَلَالَ مِنَ الْحَرَامِ وَمَا عَلِمَ مَا تَجَوَّرُ فِيهِ الصَّلَاةُ وَمَا لَمْ تَجُزْ وَهَذَا كُفْرٌ قُلْتُ فَأَخْبِرْنِي يَا مَوْلَايَ عَنِ التَّأْوِيلِ فِيهِمَا قَالَ إِنَّ



مُوسَى نَاجَى رَبَّهُ بِالْوَادِ الْمُقَدَّسِ فَقَالَ يَا رَبِّ إِنِّي قَدْ أَخْلَصْتُ لَكَ الْمَحَبَّةَ مِنِّي وَغَسَلْتُ قَلْبِي سِوَاكَ وَكَانَ شَدِيدَ الْحُبِّ لِأَهْلِهِ فَقَالَ اللَّهُ تَعَالَى: فَأَخْلَعُ نَعْلَيْكَ أَيَّ إِنزِعْ حُبِّ أَهْلِكَ مِنْ قَلْبِكَ إِنْ كَانَتْ مَحَبَّتُكَ لِي خَالِصَةً وَ قَلْبُكَ مِنْ أَلَمِيلٍ إِلَى مَنْ سِوَايَ مَغْسُولاً...»

«...گفتم: ای فرزند رسول خدا، معنای فرمان خداوند به پیامبرش موسی علیه السلام که فرمود: نعلین خود را بدرآور که تو در وادی مقدس طوی هستی، چیست؟ که فقهای فریقین می‌پندارند نعلین او از پوست مردار بوده است. فرمود: هر که چنین گوید، به موسی افترا بسته و او را در نبوتش نادان شمرده است؛ زیرا امر از دو حال بیرون نیست: یا نماز موسی در آن روا بوده یا ناروا. اگر نمازش در آن روا بوده، طبعاً جایز است که به آن نعلین در آنجا پا نهد؛ هرچند آن بقعه مقدس و مطهر باشد، اما از نماز مقدس‌تر و مطهرتر نبوده است. و اگر نماز موسی در آن روا نبوده است، لازم آید که موسی حلال و حرام را نداند و نداند که چه چیزی در نماز روا و چه چیزی نارواست، که این خود کفر است. گفتم: پس مقصود از آن چیست؟ فرمود: موسی در وادی مقدس با پروردگارش مناجات کرد و گفت: بار الها! من خالصانه تو را دوست دارم و از هر چه غیر تو است دل شسته‌ام، با آنکه اهل خود را بسیار دوست می‌داشت. خدای تعالی به او فرمود: نعلین خود را بدرآور؛ یعنی اگر مرا خالصانه دوست داری و از هر چه غیر من است دل شسته‌ای، قلبت را از محبت اهل خود تهی ساز...»

[۴۰] احمد الحسن، پاسخ‌های روشنگر، ج ۲، سؤال ۶۰.

[۴۱] سورة شعراء، آیه ۱۴.

[۴۲] احمد الحسن، پاسخ‌های روشنگر، ج ۲، سؤال ۶۰.

[۴۳] سورة يوسف، آیه ۶۴.

[۴۴] علاء سالم، روز حسین (ع)، ج ۱، ص ۱۱۱ و ۲۵۳.

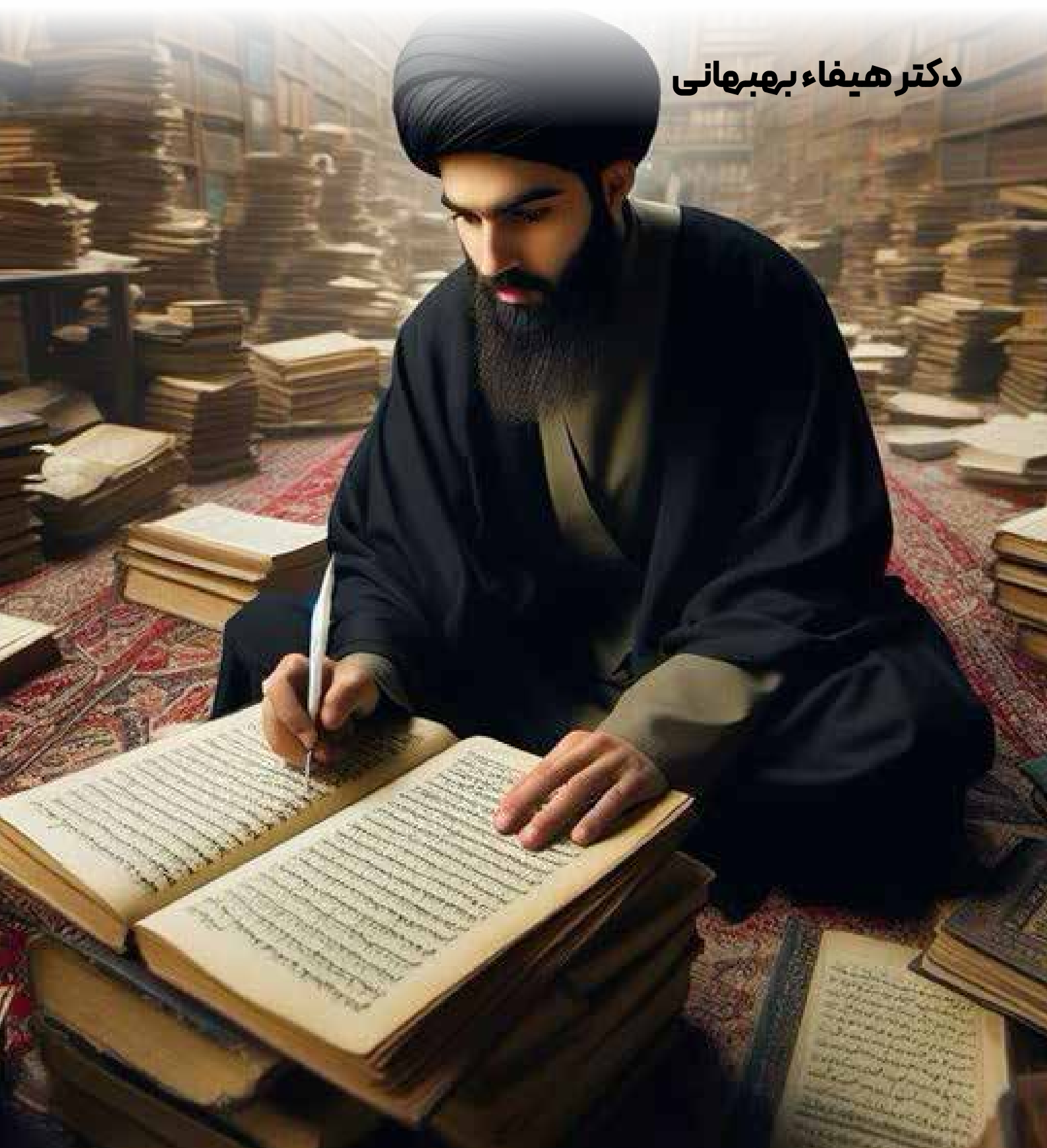
[۴۵] احمد الحسن، خطاب موجه إلى طلبة الحوزات العلمية في النجف وقم والعالم أجمع.

[۴۶] احمد الحسن، مع العبد الصالح، ج ۲، ص ۸۶.



سفر کمال و طلب علم و دانش قسمت سوم: واجب‌تر از نان شب!

دکتر هیفاء بهبهانی





... بسیار خوب؛ این موضوع (رسیدن به کمال) چه ارتباطی با طلب علم دارد؟ همان طور که در ابتدا گفتیم، امام باقر (صلوات الله علیه) ما را به این سمت هدایت می کند که تمام حقیقت کمال، در تفقه در دین است. پس به دست آوردن کمال، یا بخشی از کمال، یا مرتبه ای از مراتب کمال، در گرو طلب علم است. شاید کسی بپرسد که آیا تفقه در دین، به خودی خود همان تفقه است یا این که امور دیگری نیز به آن مرتبط است؟ ما باید درک کنیم که طلب کمال، یعنی زمانی که انسان به دنبال کمال است، هم زمان باید در روح و جسم رشد کند و تعالی یابد.

تفقه در دین، به عنوان مجموعه ای از اطلاعات، یعنی این که انسان دانش بیشتری به دانش خود بیفزاید، در حد تنها کلمات است؛ این کلمات باید به تمرین عملی تبدیل شوند. به همین دلیل می گوئیم «عالم عامل» و نه فقط عالمی که بدون عمل است؛ از چنین حالتی به خدا پناه می بریم. یعنی این دانش باید به عمل تبدیل شود. در اینجا است که سفر طلب کمال آغاز می شود؛ باید روح و جسم در یک مسیر ارتقا یابند، به طوری که روح به بهشت های ملکوتی منتقل شده و از آن ها بهره مند شود، همان گونه که سید احمد الحسن (صلوات الله و سلامه علیه) می فرماید.

برادران و خواهران عزیز، نکات مهمی در موضوع تفقه در دین وجود دارد که دوست دارم به آن ها بپردازم. ما در حوزه علمی مهدوی هستیم و این سخنان، در درجه اول و آخر، متوجه خود من است و سپس برای هرکسی که بخواهد از آن بهره مند شود، ان شاء الله. نکات مهمی مربوط به تحصیل در حوزه وجود دارد. اولاً، این که این دانش باید به عمل تبدیل شود؛ این موضوع بسیار مهم است. دوم این که، طلب علم و طلب کمال از طریق دانش باید در وجود انسان، به ویژه در قلب دانشجو، به عنوان امری مقدس تلقی شود. این نباید موضوعی ساده یا بی اهمیت انگاشته شود که شما در حال طلب علم و یادگیری هستید و مسائلی از این دست. چرا که همان طور که می دانید، ائمه (صلوات الله علیهم) وقتی درباره طلب علم صحبت کرده اند، بیان کرده اند که این یک واجب است؛ یعنی موضوعی نیست که فقط پسندیده یا مثلاً مستحب باشد یا کار اضافی باشد که انسان مخیر است به آن بپردازد یا نپردازد؛ بلکه این یک امر واجب است، حتی واجب تر از طلب مال.

در روایتی از امیرالمؤمنین (صلوات الله و سلامه علیه) آمده است که فرمودند: «بدانید که کمال دین در طلب علم است.» اینجا دوباره به موضوع کمال بازمی گردیم. کمال دین، طلب علم و عمل به آن است؛ این نخستین قدم است. سپس می فرماید: «بدانید که طلب علم بر شما واجب تر از طلب مال است.» چرا؟ می فرماید: «زیرا مال برای شما تقسیم و تضمین شده است؛ خدای عادل آن را میان شما تقسیم و تضمین کرده است و پرداخت خواهد کرد. اما علم نزد اهل آن ذخیره شده است و شما به خواستن آن، از اهلش امر شده اید، پس طلب کنید.»

یعنی این، یک نکته مهم است و بیشتر مردم از آن آگاهند؛ این که طلب علم واجب است. چه از انصار باشد و چه غیر انصار، می دانند که علم واجب است. اما چه زمانی این امر واجب تر می شود؟ زمانی که این شخص، حقیقت را بشناسد؛ زمانی که همراه با قائم آل محمد (صلوات الله و سلامه علیه) باشد، آن وقت این واجب برای او واجب تر می شود. یعنی این که انسان خود را به صفات پسندیده ای آراسته کند، بر او واجب تر خواهد بود، زمانی که حق را بشناسد.



اما طلب علم؛ شاید برخی از شما نیز مثل من باشید. به عنوان مثال، من تایم صبح کار می‌کنم و دروس حوزه را شبانه می‌توانم مطالعه کنم. اما باید این نکته را در نظر داشته باشم که طلب علم برایم واجب‌تر از طلب مال است. یعنی مطالعه شبانه من در حوزه، واجب‌تر از کار صبحگاهی من برای کسب درآمد است که به شکل روزانه و روتین انجام می‌دهم و چه بسا بیش از آن که به دروس حوزوی اهمیت دهم، به آن پایبند هستم. واقعاً انسان به کوتاهی خود اعتراف می‌کند. از خداوند سبحان و متعال می‌خواهم که ما را توفیق دهد حق این علم - و این حوزه‌ای که شبانه‌روز تلاش می‌کند تا انصار، علوم دین خود را بیاموزند و خواست قائم آل محمد را برآورده کنند - را ادا کنیم که همان خواست خداوند سبحان و متعال است تا دولت عدل الهی از عقاید فاسد پاک شود. یعنی حوزه علمی مهدوی در جهت بهبود و اصلاح عقاید، برای تحقق دولت عدل الهی بنا شده است. پس ما در این مکان باید ارزش آنچه را انجام می‌دهیم بشناسیم و بدانیم که وقتی این کار از طلب مال واجب‌تر است، به خاطر دلایل بسیار مهمی است و این دلایل مهم به کمال جویی مربوط می‌شوند. ادامه دارد...

